



چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی

از دیدگاه ابن ابی اصیبعه (۵۹۵ - ۶۶۸ ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۷۰ م)

بخش یکم کتاب عیون الأنباء فی طبقات الأطباء

ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابوالعباس احمد فرزند قاسم فرزند خلیفه فرزند یونس سعدی خزر جی، ج. انجمن گیاه درمانی، ۱۳۹۳ خ

پژوهش و برگردان

محمد ابراهیم ذاکر

دندان پزشکی و پژوهشگر تاریخ پزشکی

۱	بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی
۱	آغازگاه دانش پزشکی
۱	دیدگاه‌های تاریخ پزشکی نویسان
۳	خاستگاه دانش و هنر پزشکی
۱۳	بررسی آغازگاه دانش و هنر پزشکی
۱۳	گروه نخست: الهام
۱۵	گروه دوم: رویا
۲۱	گروه سوم: آزمون گرایی
۲۱	نخستین آزمون
۲۲	دومین آزمون
۲۳	سومین آزمون
۲۶	گروه چهارم
۳۶	کتاب‌نامه
۳۶	نمایه کتاب و مقاله

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر
پزشکی

۱

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی از دیدگاه

ابن ابی اصیبعه (۵۹۵ - ۶۶۸ ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۷۰ م)

بخش یکم کتاب *عیون الأنباء في طبقات الأطباء*، ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابوالعباس احمد فرزند قاسم فرزند خلیفه فرزند یونس سعدی خزرجی، پژوهش و برگردان محمدابراهیم ذاکر، انتشارات زعیم، زیر نظر انجمن گیاه‌درمانی، تهران، ۱۳۹۳ خ، برگه ۶۱ - ۸۸.

آغازگاه دانش پزشکی

دیدگاه‌های تاریخ پزشکی نویسان

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی

[ابن ابی اصیبعه] گویم: بررسی آغازگاه دانش و هنر پزشکی، کاری سخت و دشوار است؛ زیرا:

نخست، به جهت بسیار کهن بودن روزگار آن است، چون هر چه زمان پیدایش یک رویداد به ویژه این گونه رخدادها دورتر باشد، بررسی نازک‌بینانه آن دشوارتر می‌گردد.

دوم آن که بسیاری از پیشینیان و برجستگان و تئوریسین‌های راست و درست‌اندیش در این زمینه، هم‌آوا نیستند تا دیدگاه ایشان را الگوی خود قرار دهیم و از آن پیروی نماییم.

ذاکر
دکتر محمدابراهیم

سوم آن که تاریخ‌نگارانی که در این زمینه سخن گفته‌اند، گروه‌هایی بسیار گوناگون با شیوه‌های فکری و جهان‌بینی متفاوت هستند که هر کس با یافته‌های خود، شکل‌گیری و آغازگاه دانش پزشکی را برپایه دیدگاه‌های خویش گزاره کرده است و این انگیزه‌ای شده است که ما را سر چند راه بگذارد که کدام سخن درست‌تر است؛

جالینوس در کتاب تفسیر لکتاب الایمان لأبقراط خویش گوید: بررسی سخن پیشینیان در این که چه کسی پایه‌گذار دانش و هنر پزشکی است، کاری آسان نیست. از این‌رو، نخست باید از به بررسی سخن جالینوس و پس از آن دیگر دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه پردازیم و آن‌ها به پیوست یکدیگر درآوریم؛ بنابراین، ما همه آن‌ها را در دو دیدگاه می‌گنجانیم:

گروه نخست: دیدگاهی که دانش پزشکی را قدیم^۱ و همیشه بوده، می‌انگارند.

گروه دوم: دیدگاهی که آن را حادث و پدید آمده، می‌پندارند؛ گروهی که دانش پزشکی پدید آمده به شمار می‌آورند، بر این باورند: از آن جایی که دارو و دیگر ابزارهای پزشکی، چیزهایی اند که آفریده شده‌اند؛ بنابراین، خود پزشکی نیز ساخته شده است و نمی‌تواند همیشگی و قدیم باشد. گروهی که پزشکی قدیم می‌پندارند، بر این باورند که پزشکی همانند هر چیز قدیم، همواره و پیوسته بوده، همان گونه که آفرینش آدمی چنین بوده است.

گروه دوم که دانش پزشکی را پدید آمده می‌دانند، نیز از دوزیرگروه تشکیل می‌شوند:

الف) دسته‌ای بر این باورند: دانش پزشکی همزاد آفرینش آدمی است؛ زیرا پایداری و ماندگاری تبار آدمی وابسته به آن بوده است^۲

ب) پاره‌ای دیگر که شمار ایشان بسیار است، گویند: پزشکی پس از آفرینش آدمی و جهان [و به دست خود مردم] پدید آمده است؛

^۱ قدیم: گروهی از اندیشمندان فلسفی دارای گونه‌ای جهان‌بینی هستند که برخی مقوله‌های جهان را قدیم، یا قائم بالذات به شمار می‌آورند که برخی از آن‌ها را مقوله‌ی قدامت‌خمسه گویند که دربرگیرنده: باری، هیولی، مکان، زمان و نفس است. حادث بر چیزهایی گفته می‌شود که پدید آمده و آفریده شده‌اند.

^۲ گویا آنان نیز به گونه‌ای قدیم بودنش را بازگو می‌نمایند.

دسته آخر (ب) نیز دو شاخه می‌شوند:

- ۱) برخی از ایشان بر این باورند: پروردگار دانش و هنر پزشکی را به مردم الهام کرده است. جالینوس و بقراط و همه قیاس‌گرایان / سنجش‌گرایان و سرایندگان یونانی چنین باوری داشته‌اند؛
- ۲) گروه دیگر گویند: مردم پدید آورنده آن هستند. آزمون‌گرایان و دارندگان دیدگاه پزشکی کاربردی [اصحاب الحیل] و ثالسلس غلط‌انداز [شک‌انداز / مغالط] و فیلن بر این باور بودند، هر چند میان ایشان نیز در راستای کجا و با چه وسیله‌ای پدید آمده نیز دیدگاهی متفاوت با یکدیگر داشتند؛

خاستگاه دانش و هنر پزشکی

برخی از ایشان مصر را خاستگاه پیدایش آن به شمار می‌آوردند و گواه سخن ایشان کاربرد داروی راسن^۱ است که آن را به یونانی انی^۲ گویند.

گروهی هرمس^۳ را پدید آورنده همه دانش‌ها و هنرها و فلسفه و پزشکی می‌دانند.

برخی از مردم، فولوس را پایه‌گذار پزشکی می‌دانند، چون آغازگر آن مامایی به شمار می‌آوردند که نخستین بار برای همسر شاه دارویی به دست آورد و به او داد و وی را با آن بهبودی بخشید.

برخی بر این باورند: مردم موسیا و افروجیا بنیان‌گذار دانش پزشکی بوده‌اند که با یافتن کاربرد نی، و نواختن آهنگ‌ها دردهای روانی را فرومی‌نشانند و آرام‌گرفتن دردهای روانی دردهای تنی را نیز فرومی‌نشستند.

^۱ راسن (Rāsin): *Ehelenium Linn- Elecampane* (قاموس). سوسن کوهی و تاتران که خوراکی دارویی با سرشتی گرم و خشک در مرتبت دوم و سوم است. دارویی پاک و درخشان‌کننده و محلل و پیشاب‌آور و نیروبخش و شادی‌آور دل و گشاینده گرفتگی‌های جگر و سپرز و نرم‌کننده شکم و پاکسازی‌کننده سینه و شش از آمیختگی‌های چسبیده و لیز خوب است. اگر آن را با عسل به کار برند برای درمان سرفه دیرپا و آسم و دشواری نفس کشیدن و هر گونه آماس و درد و بیماری‌های از سردی و برانگیختگی باد و درد گیجگاه از بلغم و درد پشت و بندها و درد سیاتیک سودمند است. مالیدن پخته شده آن با روغن روی نرینه، نیروی جنسی را می‌افزاید (بحر الجواهر، ۱۶۹).

^۲ انیون: به یونانی راسن را گویند (مخزن، ۴۴۵).

^۳ هرمس: نامی یونانی است به مرکوری فرزند ژوپیتتر خدای راهزنی و رساگویی و بازرگانی گفته می‌شود.

پاره‌ای دیگر یابندگان دانش پزشکی را حکیمان شهر قو به شمار می‌آورند، آن‌جا جزیره‌ای است که زادگاه بقراط بوده و نیای او خاندان اسکلیپوس در آن بالیدند و دانش پزشکی را پاس داشتند.

بسیاری از پیشینیان بر این باورند: پزشکی در سه جزیره در میانه اقلیم چهارم پدید آمد. یکی از آن سه جزیره به نام رودس^۱ و دومی به نام کنیدس^۲ و سومی به نام کوس [قو]^۳ است. بقراط از مردم جزیره سومی است.

پاره‌ای بر این باورند: دانش پزشکی را کلدانیان پیدا کردند.

برخی گویند: جادوگران یمن آن را پیدا نمودند.

گروهی روایت کرده‌اند: جادوگران بابل و پارس را یابندگان آن می‌دانند.

پاره‌ای هندیان را یابندگان دانش پزشکی به شمار می‌آورند.

گروهی یابندگان آن را مردم افریطش^۴ بازگو می‌کنند که یافتن گیاه دارویی افیتیمون^۵ را دست‌آورد ایشان می‌دانند.

برخی مردم طور سینا^۶ را گویند که پایه‌گذار این دانش بوده‌اند.

گروهی باور دارند: پروردگار دانش و هنر پزشکی را به مردم الهام کرد، گروه‌بندی ایشان دربرگیرنده:

^۱ رودس: جزیره‌ای است در خاور مجمع‌الجزایر یونان Rhodes.

^۲ کنیدس: جزیره کوچکی در ایالت دودیسکانیز است.

^۳ قو: جزیره‌ای در دریای اژه است.

^۴ افریطش: یا جزیره کرت یونان که در دریای مدیترانه است. بلندآوازی آن به جهت داشتن شهری کهن است.

^۵ افیتیمون (Afīīmūn) - Epithyme, Doddar (Cuscuta epithimum linn - قاموس). گرم و تند مزه با تخم‌های سرخ است. از حاشا نیرومندتر است. گویا گونه‌ای از آن گرم و خشک در مرتبت سوم است. روان‌کننده بلغم و تلخاب و زرداب بوده که تلخاب را بیشتر می‌راند. اندازه خوراکی آن یک وقیه با شیر و یا آب پنیر و گاهی با سکنجبین به کار می‌رود. در درمان صرع و تشنج و انباشتگی و نفخ و سرطان و گال چرکین شده و راندن کرم و مالیخولیا سودمند است (بحر الجواهر، ۳۰).

^۶ طور سینا: شهری و کوهی است در شبه جزیره سینا در مصر است. کوهی است نزدیک ابله که در کنار آن شهرکی است که به سال نهم میلادی / هفتم هجرت گشوده شد، آن‌جا را نیایش‌گاه موسی (ع) به شمار می‌آورند و نیز کوهی در شام است.

برخی از آن‌ها، الهام را از راه رویا بازگو کرده‌اند، گواه سخن ایشان، یافته‌شدن برخی از داروها در خواب است که در بیداری آن‌ها به کار می‌بردند و دردهای سخت درمان‌شونده را با آن درمان می‌کردند و هر کس آن‌ها را به کار می‌برد، از آن بهره می‌جست.

پاره‌ای بر این باورند: پروردگار داروها را از راه آزمودن به مردم الهام کرد، سپس با آزمایش‌های دوباره، شناخت ایشان به آن‌ها بیشتر و نیرومندتر شد. گواه ایشان چنین است:

گویند: زنی از مردم مصر بسیار اندوهگین و پریشان بود به گونه‌ای که گرفتار اندوهی سخت و پیوسته شده بود که ناگزیر به دنبال راهی نزدیک به مرگ پیدا بود. دندان‌های او فروریخته و گرفتار شکمبه‌ای ناتوان و سینه‌ای انباشته از خلط پلشت گشته و خون ماهانه او نیز بند آمده بود. او به طور اتفاقی چندین بار با میل و به اندازه فراوان راسن بخورد که به دنبال آن همه بیماری‌های او درمان شدند و دردهایش فرونشست و تندرستی او بازگشت و نیز هر کس همانند بیماری‌های آن زن داشت، راسن بخورد و بهبودی یافت. از این‌رو، مردم بر آن شدند تا چیزهایی دیگری را نیز بیازمایند؛

گروهی که پروردگار بزرگ را آفریننده دانش پزشکی به شمار می‌آورند، گواه خود را بر آن، چنین بازگو می‌نمودند: هیچ خردی توانایی یافتن چنین دانش ارزشمندی نخواهد بود که این سخن باور و دیدگاه جالینوس به شمار می‌آید.

متن سخنان جالینوس در کتاب تفسیر لکتاب الایمان لأبقراط چنین آمده است و بازگوکننده سخن بالا است:
بایسته و شایسته است که بگوییم: خداوند بزرگ آفریننده دانش و هنر پزشکی است و آن را به مردم الهام نمود؛ زیرا خرد هیچ آدمی توانایی ساخت و دریافت چنین دانشی بزرگ و برتر را ندارد و تنها پروردگار بلند مرتبت است که آفریننده راستین آن است و توانا بر انجام این کار است.

هم‌چنین ما دانش پزشکی را در مرتبت پایین‌تر از فلسفه نمی‌دانیم؛ بلکه آن را از آفریده‌های خدای بزرگ بازگو می‌کنیم. برداشتم از کتاب شیخ موفق‌الدین اسعد فرزند الیاس فرزند مطران^۱ که آن را بستان الأطباء و روضة الألباء نامید.
او گفتاری از ابوجابر مغربی بدین گونه روایت کرده است: الهام و وحی انگیزه پیدایش این هنر است.

^۱ ابن‌مطران، موفق‌الدین اسعد فرزند الیاس فرزند مطران از حکیمان و پزشکان سرزمین شام است که زندگی‌نامه او در بخش پانزدهم همین کتاب بازگو خواهد شد.

گواه ما بر این پایه استوار است که این دانش وابستگی و پیوند بسیار نزدیک با جان و روان مردم دارد که یا تندرستی از دست رفته ایشان را در هنگام بیماری باز می‌گرداند و یا تندرستی ایشان را می‌پاید؛ بنابراین، هرگز شدنی نخواهد که این دانش به دست کسانی برسد، سایه عنایت الهی بر سر ایشان مباد و روشن است بنیان گذاران آن انگشت شمار هستند و هر چه شمارش شدنی باشد، در آغاز یکی بوده است که پس از آن افزایش یافته است [مبدأ کثرت] و شدنی نخواهد بود که شمار مردم بی‌نهایت باشد؛ زیرا هیچ مقوله نامتنهایی، نمی‌تواند بالفعل در خارج یافت شود و به مرتبت فعلیت برسد.

ابن مطران گوید: ما نمی‌توانیم هر چیزی که در چهارچوبی جای دهیم و شماره‌بندی کنیم، آن را بی‌نهایت بینداریم؛ بلکه ممکن است ناتوانی ما در شمارش آن باشد.

ابوجابر مغربی گوید: از آن جایی که آدمیان آغازگاهی دارند؛ بنابراین، هنر پزشکی نیز باید آغازگاهی داشته باشد و نیز باید بدانیم! کسی که در مرتبه نخست کثرت باشد، به همان اندازه نیازمند این هنر است که دیگر کسان هستند. هم‌چنین روشن است، فرد نخست نمی‌توانسته آن را از راه آزمون‌گرایی بیابد؛ زیرا عمر افراد کوتاه و دانش گسترده است؛ بنابراین، شدنی است که آدمیان نخستین بتوانند در دست‌آوردهای پزشکی آغازین هم‌آوا بوده باشند، چون دانشی گسترده و استوار و محکم است و هر دانشی که چنین باشد، جز با هماهنگی و هم‌رایی به دست نخواهد آمد و کسانی که در آغاز بوده‌اند، توانایی هم‌رای شدن نداشتند؛ زیرا افراد در همه سمت و سوهای جهان با یکدیگر ویژگی برابری ندارند، چون نمی‌توانند برابری در همه جهت‌های دیدگاهی نداشته باشند؛ بنابراین، نمی‌تواند بر یک مقوله محکم و استوار هم‌آوا شوند.

ابن مطران گوید: دلیل یاد شده در بالا برای دیگر دانش‌ها و هنرها نیز آورده می‌شود که آن‌ها نیز با الهام فرستاده شده‌اند؛ زیرا آن‌ها نیز دانشی استوار و متقن هستند. هم‌چنین سخن او [ابوجابر مغربی] که می‌گوید: هیچگاه افراد نمی‌توانند بر یک امر متقن هم‌آوا شوند، درست نیست، چون ممکن است بر سر مسئله‌ای متقن هم‌نوا نشوند، ولی اختلاف در مورد امر نامتقن پیش خواهد آمد.

ابوجابر مغربی گوید: روشن است کسانی که در مبدأ کثرت و آن‌هایی که نهایت کثرت هستند، توانایی یابندگی این هنر و دانش را نداشته نخواهند داشت؛ زیرا با یکدیگر تفاوت دارند و از هم دورند.

من [ابن ابی‌اصیبعه] نیز گویم: آیا کسی توانایی دارد به این تئوری شک کند؟

آیا می‌تواند، بگوید: یک نفر؛ و یا گروهی از مردم رستنگاه همه گیاهان و دیگر داروها و کانی‌ها را می‌دانند و ویژگی‌های آن‌ها را می‌شناسند؟

هم‌چنین آیا ارزش و نیروی اندام‌های همه جانوران و ویژگی‌های آن‌ها و زیان و سودمندی آن‌ها را می‌شناسند؟ و نیز آیا همه بیماری‌ها و [آب و هوای] همه سرزمین‌ها و تفاوت مزاج هر ملتی را با جداسازی از مردم شهرهای دیگر را می‌دانند؟

آیا می‌توانند نیروی داروهای ترکیبی را برآورد کنند و نیروی داروی ترکیبی را در برابر نیروی مزاجی که داروی برای آن به کار می‌رود، می‌دانند؟

آیا آن چه سازگار؛ و یا ناساز با مزاج است را می‌شناسند؟ و یا چیزهایی دیگر را می‌داند که دانستن آن‌ها در دانش پزشکی بایسته است؟

اگر چیزهای یاد شده در بالا را آسان و ساده انگارد، آن کس دروغ‌پرداز خواهد بود و اگر دانستن آن‌ها را دشوار بیندارد، خواهیم گفت که به دست آوردن آن‌ها نه تنها دشوار؛ بلکه ناشدنی است. از این‌رو، اگر پیدایش دانش و هنر پزشکی را در آغاز، جز از راه دست‌آوردهای فردی و یا وحی و یا الهام ندانیم و از آن جایی که راه دست‌آوردهای فردی نیز رد شود که پیش از این شد پس تنها راه پیدایش آن را باید وحی و الهام برشمردیم.

ابن‌مطران گوید: گفتار جالینوس در کتاب تفسیر العهد لأبقراط درباره این که پیدایش دانش پزشکی تنها از راه وحی و الهام است و سخن افلاطون در کتاب السیاسة، که اسکلیپیوس فردی تایید و الهام شده از سوی خدا بوده است، سخنی آشفته و درهم برهم و پریشان است. دور انگاری این که این دانش را نمی‌توان از راه خرد به دست آورد، سخنی نادرست و کم ارزش‌کننده جایگاه خرد در به دست آوردن دانش‌هایی برتر از هنر پزشکی است.

اگر بیندازیم در آغاز جهان تنها یک نفر بوده است و او نیازمند کارهای پزشکی همانند مردم بسیار فراوان امروز بوده باشد. او روزی احساس سنگینی کند و چشمانش سرخ گردند و نشانه‌های انباشتگی خون در رگ‌هایش نمایان شود [افزایش فشار

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی

خون] و نداند که چه کاری باید انجام دهد، پس به جهت افزایش فشار خون به یک باره دچار خونریزی بینی^۱ می‌شود و به دنبال آن بیماری او سبک خواهد شد؛ بنابراین آن را آزمون گرایانه خواهد فهمید تا آن که دوباره گرفتار آن بیماری شود، بی‌درنگ خراشی در بینی پدید خواهد آورد و بیماریش از میان خواهد رفت. از این رو، آن آزموده ناخواسته و نادانسته، در ذهن او ماندگار خواهد شد، سپس آن را به فرزندان و تبار خود یاد خواهد داد، پس درمی‌یابیم با نرمی ذهن و تیزی حسگرها، آدمی به آسانی یکی از کارهای پیراپزشکی مانند بازکردن رگ [خونگیری / نیشترزدن] را بدین گونه می‌شناسد.

اکنون به گونه دیگر گمانه‌زنی کنیم: چنانچه پس از انباشتگی خون، ناگهان جایی از تن بیمار ببرد و خونریزی آغاز شود؛ بنابراین، همان سودی را خواهد برد که پیش از این گفتیم. از این رو، ذهن تیزبین از راهی دیگر به ارزش درمانی خونگیری^۲ پی خواهد برد و آن را بخشی از کارهای پزشکی به شمار خواهد آورد.

اکنون گمانه‌زنی دیگر کنیم: اگر کسی گرفتار انباشتگی شکم از خوراک گردد و به گونه سرشته‌ی یکی از دوراه تهی‌سازی تن بالا آوردن و یا شکم‌روش به سراغش بیاید که البته شکم‌روش پس از دل‌آشوبی و پریشانی و ناآرامی و تهوع و دل‌پیچ و قاروقور شکم آغاز خواهد شد، دردهای بیمار همگی رخت بر خواهند بست؛ و یا برخی از مردم به گونه اتفاقی و در حال وورفتن و مکیدن یکی از

^۱ رعاف: خونریزی از بینی *Epistaxia* جرجانی در أعراض الطیبة درباره خون آمدن از بینی؛ می‌نویسد: اسباب خون آمدن از بینی یا چنان باشد که خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد و سر رگی گشاده شود، یا خون اندر شریان‌های دماغ گرم شود و صداعی سخت تولد کند، و سر شریان‌ها و رگ‌های دیگر گشاده شود. و آن چه از شریان‌ها گشاده شود علاج کمتر پذیرد. یا بحران بیماری حاره باشد، و بسیار باشد که بخاری گرم به دماغ برآید، و رگ‌ها را گرم کند، و سر رگی باریک گشاده شود قطره قطره خون بچکد، و باز استند. و گاهی باشد که زخمی افتد بر سر، و رگ‌ها بترکد و گشاده شود (قانونچه، ۱۰۳).

^۲ قَصْد: *Venesecticom; blood letting; phlebotomy* (قاموس) قَصْد [فَ صْ د] (مص) = رگ زدن، خون گرفتن، گشودگی رگ، رگ زدگی، رگ زنی، رگ کشایی، خون‌گیری، نیشتر زدن (فریده). سوراخ کردن یا شکافتن رگ برای بیرون آوردن خون است و آن گونه‌ای درمان در پزشکی کهن است (هوشمند). رگ زدن، جداسازی خودخواسته بخشی از دیواره بهم پیوسته یک رگ (بحر الجواهر، ۲۸۳).

گیاهان شیرابه‌دار^۱ باشد، بی‌درنگ وادار به شکم‌روش و بالا آوردن بیش از اندازه خواهد شد. از این‌رو، با آزمودن ناخواسته، پی برده شد که این گیاه دارای چنین ویژگی است سپس او آزموده کاربردی خود برای فردی دیگر گزاره می‌نماید و سفارش می‌کند، به اندازه کم از آن بهره ببرد تا به دردسر نیفتد تا آسیب زیاده‌روی خود را او نبیند؛ بنابراین بدین گونه یک بخش دیگری پزشکی بر آدمی نمایان می‌گردد. آدمی این روند را در دیگر داروهای گیاهی و همانند آن آزمایش کرد که ببیند آیا دارای این کارایی هستند یا نه؟ و آیا پیامدهایش سبک هستند؛ و یا سنگین؟ سپس نیروی خردورزی مردم تیزتر شد و به بررسی مزه هر دارو پرداخت و چگونگی کاربرد مزه‌ای هر کدام را بر روی زبان بازبینی و به پیامدهای آن دست یافت و نیز آن را به گونه شیاف و فتیله در زخم به کار برد. او گمانه‌زنی‌های نادرست را کنار زد آن‌ها را با آزموده‌های دیگر خود به گونه‌ای دیگر درست نمود تا قانونمندی درست آن‌ها را پیدا کرد.

چنانچه درمانگری با بیماری که دچار شکم‌روش شده برخورد پیدا می‌کرد و نمی‌دانست چه دارو؛ و یا خوراکی برای او سودمند و یا زیان‌آور است، به گونه اتفاقی در خوراک او سماق می‌ریخت و می‌دید، شکم‌روش بیمار کم‌تر می‌شود و با ادامه دادن آن بهبودی بیمار را به چشم می‌بیند، بدین رو پیگیری می‌کند تا آن را بشناسد و مزه‌اش را می‌چشد و آن را ترش مزه می‌بیند. از این‌رو، به نتیجه می‌رسد که سماق ترش مزه و یا مزه گس و بندآورنده دارای چنین کارایی است. از این‌رو، دوباره چیزهایی را که تنها ترش هستند را می‌آزماید و می‌بیند که چنین ویژگی را ندارد پس بار دیگر آن چه که مزه گس و بندآورنده دارد را می‌آزماید، متوجه می‌شود که کارایی آن از آن که تنها مزه ترش دارد، بهتر و کارآمدتر است پس پی می‌برد که مزه گس و بندآورنده برای درمان چنین بیماری

^۱ یتوع / یتوعات (Yatū) | *Euphorbia officinarum* | *Euphorbium, spurge* (قاموس). از نام‌های آن عنجد، لبن الشيطان و لبان مغربی است. این واژه بر هر گیاهی که شیرابه بسازد همچون برگ انجیر گفته می‌شود. در صورتی که رازی گفته است هر گیاهی که شیرابه روان داشته و سبب جوش خوردن تن شود این نام را دارا خواهد بود. یتوع به صورت ویژه از تیره فریبون‌ها از گروه شبرم است. ریشه آن از نظر درازی نه بلند و نه کوتاه؛ بلکه میانه نسبت به گونه‌های فراوان آن است. برخی دارای ساقه کوتاه و گروهی دارای شاخه‌هایی که یک راست به ریشه چسبیده‌اند در همه این گونه‌ها، ریشه‌ها و ساقه‌ها پر از ماده شیرابه تند و سوزاننده که به آن شیرابه یتوع گویند.

مشهورترین این گروه هفت تا، شبرم، لاغیه، عطرنیثا، ماهودانه، مازریون دیودار، فلجلشت، عشر. همه آن‌ها سرشتی گرم و خشک دارند. هم‌چنین دارای روان‌کننده، بالا آورنده و سوزنده دارند.

سودمندتر است؛ بنابراین، آن را قابض؛ یا بندآورنده خوانند و آن بیماری را شکمروش نام نهاد که گونه‌ای تهی‌سازی؛ یا استفراغ است و نتیجه گرفت هر بندآورنده (قابض)، شکمروش را بهبودی خواهد بخشید.

چنین بود که آرام‌آرام و مداراجویانه دانش پزشکی گسترش یافت و شاخ و برگش بیشتر شد و دست‌آوردهای شگفت‌انگیز و نوآورانه‌اش افزایش یافت.

هم‌چنین نسل پس از ایشان آزموده‌های پیشینیان خود را نگاه داشت و برپایه آن، چیزهای دیگری را آزمود و با آن‌ها سنجید تا بدین گونه دانش پزشکی گسترده‌تر شود. چنانچه با هر نوآوری گروهی هم‌نوا و یک نفر ناساز می‌شد، آن را قانون می‌کردند؛ و یا اگر در کار پیشینیان اشتباهی به نظر می‌آمد؛ و یا نارسایی در کارشان بود، آیندگان به درست‌سازی آن می‌پرداختند؛ و یا آن را تکمیل می‌کردند.

گمان دارم، روند یاد شده درباره همه دانش‌ها و هنرها پیاده شدنی است.

این مطلب به عقیده من در تمام صنایع جاری است. و به گمان من مطلب در تمام صنایع به این کیفیت است.

ابن مطران از حبیش اعسم^۱ روایت کرد: مردی از سلاخی، جگر تازه خرید و به خانه‌اش برد، ولی ناگزیر برای انجام کاری از خانه بیرون رفت. او پیش از بیرون رفتن جگر را بر روی برگ گیاهی گذارد و رفت. پس از بازگشت، جگر تازه را آب شده دید که خون از آن روان شده است. او به ویژگی آن گیاه پی برد که دارای نیروی نابودکنندگی آدمی است پس به فروش آن اقدام کرد تا آن که به نیت او پی بردند و دستور کشتن وی را دادند.

[ابن ابی‌اصیبعه] گویم: رویداد یاد شده در زمان جالینوس رخ داده است.

جالینوس گوید: من او را به دست فرمانروا سپردم تا دستور کشتن وی را بدهد.

جالینوس گوید: هم‌چنین دستور دادم تا در هنگام بردنش برای کشتن، چشمان او را ببندند تا به آن برگ‌ها نگاه نکند، یا با اشارتی آن را به دیگری شناساند تا از او یاد بگیرد. او این داستان را در کتاب الأدویة المسهله خود یاد کرده است.

^۱ حبیش اعسم: اندیشمند و مترجم شاگرد و خواهرزاده حنین فرزند اسحاق در روزگار متوکل و پس از او بود. وی کتاب قسم لایقراط و کتاب المیاه لایقراط و کتاب الفواکه لجالینوس و کتاب الفواکه لیدیسقوریدوس را به عربی ترجمه کرد و زندگی‌نامه او در بخش هشتم: پزشکان سریانی و نهم: مترجمان دوران عباسیان، در این کتاب یاد شده است.

جمال الدین نقاش سعودی [اسعدی] برایم گفت: در دامنه کوهی در اسعد، در سویی دیگر از آن دشتی است که رستنگاه گیاهانی بسیار است. روزی یکی از بزرگان شهر بر روی گیاهان آن دشت خوابیده بود که گروهی از کنارش گذر می کنند. او را در حالی می بینند که خون از بینی و نشیمنگاهش روان بود. شگفت زده وی را بیدار می کنند. ایشان پی به ویژگی آن گیاه می برند.

او گوید: آن گیاه همانند کاسنی^۱ است، جز این که برگ های شکاف دار و لبه هایی بلندتر دارد و تلخ مزه است.

گوید: من بسیاری را دیدم که آن را به نزدیک بینی خود می آورند و چندین بار آن را می بوییدند و بی درنگ خون از بینی ایشان روان می شد. این سخن جمال الدین نقاش بود، ولی هنوز گزاره آن گیاه برای من ثابت نشده است، نمی دانم آیا همان گیاهی است که جالینوس درباره اش سخن گفته و یا جز آن است؟

ابن مطران گوید: آدمیان نیکومنش در این باره اندیشیدند و در پی یافتن دارویی زانسوی آن دارو برآمدند تا در برابر آن ایستادگی نمایند پس به آزمودن روی آوردند. ایشان پیوسته آن دارو و ضدش را به جانوران می دادند تا پاسخی مثبت دریافت دارند که آیا اثر داروی نخست را از میان خواهد برد یا نه؟ تا آن که داروی دوم را پیدا کردند. دست آورد پیدا کردن داروی پادزهر بزرگ نیز ره آورد این سخن ماست که در آغاز پادزهری جز حب غار^۲ و عسل نبود که اکنون ما نمونه های بسیار دیگری از پادزهر در دسترس داریم که سودمند هستند و یافتن آن ها از راه وحی و الهام نبوده است؛ بلکه از راه قیاس و خردورزی و تیزبینی و در مدت زمانی دراز به دست آمده اند.

اکنون باید پرسید که چگونه باید فهمید، هر دارویی ضدّ خودش را داشته باشد؟

^۱ هندبا: *Chicory* E.: *Chicore e blanche* E.: *Endive - compositae - F.:* *Cichorium endiva L - Compositae - F.* (قاموس). کاسنی، هندب، هندبا، هندبی، هندباه، هلفیفا، لعساعه، کیکیز، گندنا، کسنه، کسنی، کاشنی، بقله یهودیه، بقله المبارکه، بقل دشتی، تلخی، نام های دیگر آن است.

^۲ حَبّ الغار (*Habb al-ghar*) | *Seed of laurel bay tree* | *Laurus nobilis Linn* (قاموس). برگ سذاب ده درم، نانخواه، زیره، کاشم، شونیز، صعتر، کراویا، فطراسلیون، بادام تلخ، فلفل، دارلفل، پودنه، زوفا، وج، دانه غار و گندیستر از هر کدام دو درم و سکینج چهار درم و گاوشیر سه درم با همان وزن عسل خمیر باید کرد و به اندازه فندق با یک وقیه شراب کهنه گرم شده یا با آب ریشه ها (کرفس و رازیانه) به کار برد. این دارو همتایی در بادشکنی ندارد و شیاف آن نیز به کار می رود.

پاسخ داده خواهد شد: هنگامی که به بررسی کشندگی بیش^۱ پرداختند، پی بردند هر کس بر روی این گیاه بیفتد، خشک خواهد شد و نابود خواهد گشت؛ بنابراین فهمیدند که گیاهی دیگر نیز همانند آن باید باشد پس دنبال آن رفتند؛ بنابراین دانشمندان زیرک و باهوش، توانایی آن را دارند که با داشته‌های خود، بخش‌های نادانسته دانش را از راه قیاس و آزمون برپایه سخنان پیشین ما بیابند.

جالینوس در این زمینه کتابی با نام کتاب فی کیف کان استخراج جمیع المصنوعات دارد که چیزی افزون تر از گفته‌های ما در آن نیست.

[ابن ابی‌اصیبعه] گویم: ما دیدگاه‌های گوناگون گذشته را در این باره بازگو کردیم که دیدگاه هر گروه را به خوبی گزاره کرده باشیم؛ زیرا چند گانگی و اختلاف در شناخت آغازگاه پیدایش پزشکی بسیار زیاد و پی بردن به آن بسیار دشوار است، ولی خردورز با داشته‌های خود می‌تواند پی ببرد که دور نیست دانش پزشکی برپایه سخنان پیشین ما از راه آزمون‌گرایی و قیاس پدید آمده باشد. **گویم:** دانش و هنر پزشکی نیاز آدمی است و میان آن دو پیوستگی وجود دارد؛ بنابراین از زمانی که آدمی بوده و در هر کجا می‌زیسته، این هنر بوده است، جز این که برپایه زیستگاه هر کس و چگونگی خوردن و آشامیدن و اندیشیدن او برداشت‌های پزشکی ایشان با یکدیگر فرق می‌کرده است. از این رو، نزد گروهی بسیار نیاز بوده و نزد پاره‌ای کمتر بوده است و در برخی از زیستگاه‌ها بیماری بیشتر رخ می‌داده به ویژه در جاهایی که تنوع خوراکی بیشتر داشته و پیوسته میوه خوار بوده باشند که تن ایشان آمادگی پذیرش بیماری را بیشتر دارد و چه بسا بسیاری از ایشان پس از گرفتاری به بیماری از آن رهایی نمی‌یافتند، بدین جهت به دانش پزشکی از دیگر مردمی که در آب و هوایی بهتر و تنوع خوراکی کمتر می‌زیستند و نیز کم خوراک بودند، بیشتر نیاز داشتند.

^۱ بیش (Blsh) | Aconite | *Aconitum napellus* Linn (قاموس).

املی گوید: گیاهی است که برگ‌هایی آن به مانند برگ کاهو است که رستنگاهش سرزمین چین است و در هیچ جایی دیگر نمی‌روید و برای بومیان آن جا آسیب رسان نیست. در کتاب الجامع آمده است که در چین و نزدیک سند می‌روید و به آن هلاهل گویند و در زیر آن جانوری می‌زید که بیش موش یا موش بیش خوانده می‌شود که از آن می‌خورد و آسیب نمی‌بیند و اگر جانوری دیگر از آن بخورد، خواهد مرد که در این زمینه متلی گفته شده (به مانند موش بیش شگفت‌انگیز است که خوراکش زهر است) شیخ گوید: اندازه خوراکی کشنده آن نیم درم است که از راه گرمزایی می‌کشد. مالیدن آن بر روی پیسی، زداینده اش خواهد بود (بحر الجواهر، ۷۸).

افزون بر آن فاکتور هوش و نیروی منطق تجزیه و تحلیل افراد نیز متفاوت بوده است، آنانی که نیروی ذهنی جداسازی بهتر و بیشتری داشتند و تیزهوش تر و داناتر و خوش‌رای تر بودند، آموخته‌های خود را در راستای داروهای بهبودبخش بیماری‌هایشان بیشتر و بهتر نگاه می‌داشتند و اگر در جایی بیماری‌های بیشتری رخ می‌داد، اندیشمندان ایشان همان گونه که گفتیم با نیروی درکی و هوش و داشته‌های آزمون‌گرایانه خود و جز آن را برای درمان به کار می‌گرفتند و آرام‌آرام و در درازنای زمان داشته‌های خود را در دانش و هنر پزشکی افزایش می‌دادند و آن هنر به اوج می‌رساندند..

بررسی آغازگاه دانش و هنر پزشکی

اکنون به اندازه‌ای که در توان داریم به بازبینی چگونگی پیدایش پزشکی خواهیم داشت و آن را در پنج گروه بخش‌بندی خواهیم کرد:

گروه نخست: الهام

گروه نخست دربرگیرنده دیدگاه وحی و الهام است: برخی بر این باورند دانش پزشکی از راه وحی الهی به پیامبران و برگزیدگان یزدان که خداوند، ایشان را ویژه این کار نمود و آنان را در این زمینه تایید کرد - درود خداوند بر آنان باد - برای مردم فرستاده شده است.

ابن عباس^۱ - خداوند از او خوشنود باد - از پیامبر (ص) روایت می‌کند: پیامبر فرمود: سلیمان فرزند داود - درود خداوند بر هر دو باد - هر گاه به نماز برمی‌خواست، درختی در برابرش می‌رویید.

سلیمان از درخت نامش را می‌پرسید؟

و درخت پاسخ می‌داد. آن گاه اگر درخت برای کاشتن بود، کاشته می‌شد. و اگر برای دارو بود نامش را یادداشت می‌کرد.

گروهی از یهود گویند: پروردگار سفری [کتاب] دربرگیرنده داروهای بهبودی بخش برای موسی (ع) فرستاد.

^۱ ابن عباس: عبدالله فرزند عباس فرزند عبدالمطلب پسر عموی پیامبر (ص) است. او سه سال پیش از هجرت در مکه به دنیا آمده وی از راویان حدیث بود به سال ۶۸ ق/ ۶۶۸ م در کوفه درگذشت.

منداییان^۱ می‌گویند: نسخهٔ بهبودی ایشان از پرستشگاه‌ها و از کاهنان و نیکان گرفته می‌شد و گاهی از رویا و الهام به دست می‌آمد.

گروهی گویند: نسخه و نامهٔ بهبودی ایشان در پرستشگاه‌ها نوشته می‌شد، بی آن که نویسنده اش شناخته شود.

برخی گویند: ید بیضایی [دستی نورانی] نوشته‌های پزشکی را نمایان می‌کرد.

گروهی گویند: شیث^۲ (ع) پزشکی را بنیاد گذاشت و آن را از آدم (ع) به ارث برد.

زرتشتیان گویند: زردشت^۳ پیامبر ایشان چهار کتاب دربارهٔ چهار دانش آورد.

گویند: چهار کتاب بر روی دوازده هزار پوست گاو میش نوشته شده است که هزار تای آن ویژهٔ دانش پزشکی است.

گروهی، بنیادگذاشتن دانش پزشکی را به نبطیان^۴ عراق و سوریانیان و کلدانیان و کسدانیان و جز ایشان نسبت می‌دهند.

گویند: هرمس^۵ حکیم با آوازهٔ مثلث بالحکمه / مثلث بالنعمه از میان ایشان برخاسته است که دانش‌های ایشان را می‌دانست و از آن جا به مصر رفت.

او دانش و هنرها را میان مصریان پراکند و هرم‌های پرآوازهٔ مصری و برای^۶ را در آن جا بساخت، سپس دانش از آن جا به یونان رفت.

^۱ صابئین: گروهی هستند که خود را پیرو آیین نوح (ع) به شمار می‌آورند. قبلهٔ ایشان جهت وزش باد شمال بود.

^۲ شیث: شیث پس از هابیل و قابیل سومین فرزند آدم (ع) و حوا (ع) است.

^۳ زردشت (۶۶۰-۵۸۳ پ.م): زرتشت بنیان‌گذار آیین بیش از دو هزار و پانصد سالهٔ ایرانیان است که در سرزمین ماد چشم به جهان گشود و آیین پیش از خود را با آوردن آیین خود از دور خارج کرد.

^۴ نبطیان: گروهی از بازرگانان هستند که در میان خود سراینده و پزشک بسیار دارند. ایشان بت پرست بوده و یکی از بت‌های آنان "لات" نامیده می‌شد. ایشان در میان رودان می‌زیستند.

^۵ هرمس: نامی یونانی برای خدای "طوت" مصریان است. او یکی از حکیمان مصر در پیش از میلاد است که سه نفر هستند و در یونان نیز به مرکوری فرزند ژوپیتر خدای راهزنی و رساگویی و بازرگانی گفته می‌شود.

^۶ برای: ساختمان‌هایی است که در آن‌ها نقش و نگارهای فراوان دیده می‌شد که گویا پرستشگاه و یا سرای جادوگران بوده است.

امیر ابوالوفاء مبشر فرزند فاتک در کتاب *مختار الحکم و محاسن الکلم*، گوید: هنگامی که اسکندر^۱ کشور دارا^۲ را گشود و بر آن چیره شد، کتاب‌های دین زرتشت را به جز کتاب‌های اخترشناسی و اختربینی و پزشکی و فلسفه سوزانید. او دستور داد کتاب‌های ناسوخته را به زبان یونانی برگردانند، سپس آن‌ها را به کشور خود فرستاد و متن اصلی آن‌ها را نیز از میان برد.

شیخ ابوسلیمان منطقی^۳ گوید: ابن عدی برایم گفت: هندیان دانش‌هایی ارزشمند در بخش فلسفه دارند. گویا فلسفه از آن جا به یونان رسیده است.

شیخ ابوسلیمان منطقی گوید: چگونگی رسیدن این آگاهی به ابن عدی را نمی‌دانم؟ برخی از دانشمندان اسرائیلی گویند: یوقال فرزند لامخ فرزند متوشالخ پایه‌گذار دانش پزشکی است.

گروه دوم: رویا

فراگیری دانش پزشکی از راه رویای راستین همانند سخن جالینوس در کتاب الفصد خود است که از راه خواب دیدن به او فرمان دادند، رگ جهنده [سرخ‌رگ] را بیشتر زند و از آن خون بگیرد.

متن گفته او: دو بار در خواب به من دستور دادند: رگ جهنده میان انگشت سبابه و ابهام دست راستم را بیشتر بزنم و خون بگیرم. بامداد روز پسین آن رگ را بیشتر زدم و گذاشتم تا خون روان شود، آن را رها کردم تا خود بخود بند آید؛ زیرا در خواب

^۱ اسکندر پادشاه مقدونیه است. که در سال ۳۵۶ پم به دنیا آمد و در سی و سه سالگی درگذشت. او شاگرد ارسطو بود. سپاهیان، داریوش سوم هخامنشی را شکست دادند. او صور و صیدا و مصر را گشود. شهر اسکندریه را او بساخت سپس از رود فرات و دجله گذر کرد و بابل را گشود. وی می‌خواست لشکرکشی را بیشتر دنبال کند که یونانیان نپذیرفتند پس ناگزیر به بابل بازگشت و با پیامد تب درگذشت.

^۲ دارا: داریوش سوم آخرین پادشاه از خاندان هخامنشی که در سال ۳۳۶ پم از یونانیان شکست خورد و کشته شد. نخستین شکست او در سال ۳۳۴ پم در آسیای صغیر بود، سپس در دو نبرد ایسوس و اربیل شهر باستانی آشوریان شکست خورد.

^۳ ابوسلیمان منطقی سجستانی هم‌روزگار یحیا فرزند عدی بود و از وی بسیار بهره برد او حکیم و ادیب و سراینده بود. زندگی‌نامه‌اش در بخش یازدهم این کتاب بازگو خواهد شد.

بدین گونه دستور داده بودند. کمتر از يك رطل خون آمد پس از آن بی‌درنگ درد کهنه من فرونشست، دردی که در بخش جگر و پرده دیافراگم داشتم. من این درد را در روزگار جوانی داشتم.

گوید: بیماری دردمند از درد کهنه در پهلو را در شهر پرگامس^۱ دیدم که بهبودی او را خداوند بزرگ از راه نیشتر زدن رگ کف دست بداد.

بیمار گوید: نسخه بهبودی خود را در خواب به دست آوردم.

جالینوس در مقاله چهاردهم کتاب في حيلة البرء خود گوید: بیماری را دیدم که زبانش به اندازه‌ای بزرگ و بادناک شده بود که دهان گنجایش آن را نداشت.

بیمار شصت ساله بود و به خونگیری خو نداشت.

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر
پزشکی

^۱ فرگامس / Pergamum / Pergamos.

نخستین بار که او را دیدم ساعت ده نیمروز بود. بهتر دیدم که به او حبی بدهم که بخوردن آن خو داشت و آن حبی برگرفته از صبر^۱ و سقمونیا^۲ و شحم حنظل^۳ است که آن را هنگام شام به او خوراندم و سفارش کردم که بر روی اندام بیمار شده داروهای سرد کننده بگذارد.

سپس بدو گفتم: سفارش‌هایم را انجام دهد تا ببینم چه می‌شود که دنباله‌دارمان را برپایه‌آن انجام دهم، ولی پزشکی که در آن جا بود با من همکاری نکرد و تنها حب را خورد و درمان اندام را تا فردایش کنار گذاشت.

ما آرزومند بودیم که از کارآمدی درمان تجربه‌ای آموخته باشیم و آمیختگی‌های پلشت از تن تهی‌سازی شده باشد و دیگر فزونی‌های درون اندام بیمار شده به پایین سرریز شده باشد، ولی بیمار در همان شب خوابی دید که پس از آن مرا ستود و رایزنی مرا پذیرفت و درمانم را پیاده کرد.

خواب بیمار چنین بود: او را کسی دستور داد که افشردۀ کاهو در دهان نگاه دارد. بیمار پس از به کار بردن افشردۀ کاهو بهبودی یافت و هرگز به دارویی دیگر نیازمند نشد.

^۱ - صبر (*Alae littoralis Koenig ; Small aloe (Sibr)*) (قاموس). صبر، ألوه، مقر، و به هندی ایلوا گویند. گیاهی از تیره زنبقی‌ها - *Thymelaeaceae* از دسته سوسنی‌ها به شمار می‌آید. در سرزمین‌های گرمسیری می‌روید. برخی از گونه‌های آن برای زیبایی باغچه‌ها کاشته می‌شود، پاره‌ای دیگر از آن مانند صبر سقطری دارای برگ‌های گوشتی آن پر از شیرابه‌ای است که برای روان کردن در پزشکی به کار می‌رود. (شهبای)

^۲ سقمونیا: - *Convolvulaceae*: *Scammony, Convolvulus scammonia L.* (قولنج). اسکامونیا، به انگلیسی اسکامونی *Scamony* و به تازی محموده گویند و آن شیرابه سبز گراینده به زردی درختی است، مزه بسیار تلخی دارد، بهبود دهنده آن مصطکی و کنیراست. شیرابه گیاهی از تیره يتوع [شیرابه‌داران] از سرزمین شام آورده می‌شود. واژه تازی سریانی است از یک ریشه یونانی ناشناخته گرفته شده است. گونه‌ای از آن شیرابه‌ای دارد که بسیار روان کننده شکم است. (شهبای)

^۳ شحم الحنظل: مغز و پردهای جوف حنظل است و همچنین شحم الرمان، شحم فاوندی که فاوند است (مخزن، ۴۶۰). گرم و خشک است، ویژگی آن روان کردن بلغم است. اگر آب آن را به بینی کشند زردی بیماری زردی را از چشم ریشه‌کن می‌کند. برانگیزاننده روده‌ها است. اگر آن را با کنیرا بیامیزند، بخش زیان‌بار آن درست می‌شود. بهترین آن، حنظل است که دارای پوست زرد و درونی سپید و سبک باشد. گاهی گیاه یک میوه خواهد داشت، که کشنده خواهد بود. اندازه خوراکی آن سه تا شش قیراط است. (فردوس، ۴۱۴) *Coloquinte*

جالینوس در گزاره خود بر کتاب ایمان بقراط، به نام تفسیر لکتاب الأیمان لأبقراط گوید: همگان گواه هستند که خداوند بزرگ از راه الهام و رویا دانش و هنر پزشکی را به ایشان داد تا از بیماری‌های دشوار درمان‌رهایی یابند. از این‌رو، بیمارانی بسیار را می‌بینیم که شمردنی نیستند بهبودی را از راه پروردگار بزرگ به دست آوردند.

گروهی از ایشان به دست سارافس^۱ و برخی به دست اسکلیپوس در شهرهای آفیداروس^۲ و شهر قو و شهر پرگامس، که شهر خود من است، بهبودی به دست آوردند. از این‌رو، ما می‌بینیم که همه پرستشگاه‌های یونان و دیگر نمازخانه‌ها جایگاهی برای به دست آوردن بهبودی از راه الهام و رویا بوده است.

أرباسیوس در کتاب کناش الکبیر خود گوید: مردی گرفتار سنگی بزرگ در پیشابدان شد.

گوید: او را با هر دارویی سودمند برای خردکردن سنگ درمان کردم، ولی سودمند نیفتاد و به مرگ نزدیک شد. او خوابی دید که کسی نزدش آمده و در دستش پرنده‌ای کوچک اندام است و به او گفت نام پرنده صفراغون^۳ است و زیستگاه او برکه‌ها و مرداب‌ها است. آن را بگیر و بسوزان و خاکسترش را بخور تا از بیماریت رهایی یابی. بیمار هنگامی که از خواب بیدار شد، آن نسخه را برای خود پیچید، سنگ پیشابدان همانند خاکستر پودر شده رانده شد و به خوبی بهبودی یافت.

داستانی دیگر در درمان بیماران از راه رویا بینی: یکی از خلیفگان مغرب گرفتار بیماری شد که به درازا کشیده شد و با داروهای گوناگون درمان شد، ولی سودی نداشت.

^۱ سارافس: یکی از خدایان مصر در دوره بطلمیوس و رومیان بوده است که از هم‌خوابگی اوزیریس آینس [آپینس] و خدایی که از مصریان نیست به دنیا آمد سپس سارافس را همانند و هم‌ردیف پلوتن و اسکلیپوس و ژوپیتز گشت.

^۲ آفیداروس Epidaurus اپیدروم و اپیدروس در آرگلید یونان بر کرانه دریای اژه که پرستشگاه اسکلیپوس در آن است.

^۳ صفراغون: Troglodyte آن وضع / گنجشک ریزه / صهوه است. پرنده‌ای بسیار کوچک در دنیای باستان بوده است. شامیان آن را زکزکه و سکسکه گویند.

رازی در کتاب الوافی گوید: کوچکترین گنجشک است و بیشتر در زمستان پیدایش می‌شود و رنگش میان خاکستری و زرد است و بر بال‌هایش رنگ طلایی دیده می‌شود، منقار بسیار باریک دارد و دم او نقطه سپید رنگی است و پیوسته می‌جنبند. آن پرنده کوچک است و کم پرواز می‌کند. در کتاب الحاوی آورده است که فرنگیان آن را صفراغون گویند.

شبى پیامبر (ص) را به خواب دید و از بیماریش نزد او گله کرد.

پیامبر (ص) او را گفت: ادهن بلا، و کل لا، تبرأ.

خلیفه بیدار شد و شگفت زده از خواب خود بود و معنای فرموده پیامبر (ص) را نفهمید.

خلیفه دستور داد: خواب گزاران را فراخوانند و از ایشان پرسید و همگان درماندند، به جز علی فرزند ابوطالب قیروانى که

گفت: ای امیرمومنان! پیامبر (ص) به او فرمان داد، تن خود را با زیتون چرب کن و زیتون بخور تا بهبودی یابی.

خلیفه او را پرسید: چگونه آن سخن را چنین گزاره کردی؟

پاسخ داد: گزاره من برداشت شده از سخن پروردگار بزرگ است که فرمود: *يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ*

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ^۱.

در نوشته‌ای به خط علی فرزند رضوان^۲ در گزاره خود بر کتاب جالینوس کتاب فی فرق الطب گوید: متن نوشته‌ او

چنین است: چندین سال گرفتار سردردی جانگداز بودم که انگیزه آن انباشتگی رگ‌های سر بود.

خونگیری کردم، ولی سودی نداشت دوباره چندین بار خونگیری کردم از بیماری رهایی نیافتم.

^۱ سوره نور، ش ۲۴، آیت ۳۵: *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / خدا نور (وجودبخش) آسمان‌ها و زمین است، داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای که از تالو آن گویی ستاره‌ای است درخشان، و روشن از درخت مبارک زیتون که شرقی و غربی نیست (شرق و غرب جهان بدان فروزان است) و بی آن که آتشی زیت آن را برافروزد خود به خود (جهانی را) روشنی بخشد، پرتو آن نور (حقیقت) بر روی نور (معرفت) قرار گرفته است. و خدا هر که را خواهد به نور خود (و اشراقات وحی خویش) هدایت کند و (این) مثل‌ها را خدا برای مردم (هوشمند) می‌زند (که به راه معرفتش هدایت یابند) و خدا به همه امور داناست.*

^۲ ابوالحسن علی فرزند رضوان فرزند علی فرزند پزشک پرآوازه که در جیزه مصر به دنیا آمد و در آن بالید و پرآوازه شد. پدرش نانوا بود. نخست‌ترین بود سپس پزشکی را آموخت، او به جهت پرکاری و داشتن دیدگاه‌ها برتر بلندآوازه شد پس به خدمت خلیفه حاکم بامرالله درآمد. او را مهتر پزشکان کردند. وی پزشکان دیگر را خوار و نادان می‌شمرد و در پایان زندگی خرد خود را از دست داد. او در روزگار مستنصر بالله به سال ۴۵۳ق در مصر درگذشت.

شبى جالینوس را در خواب دیدم، مرا دستور داد که کتاب حيلة البرء را برای او بخوانم.

هفت مقالت آن را بر او خواندم تا به پایان مقالت هفتم رسیدم که مرا گفت: آیا سردردت را فراموش کردی؟

او مرا دستور داد: بادکش بر روی برجستگی پشت سر^۱ بگذارم. سپس از خواب بیدار شدم و دستور او را انجام دادم و بی‌درنگ سردرد من فرونشست.

عبدالله فرزند زهر^۲ در کتاب التیسیر گوید: چشمانم به جهت انباشتگی خون در رگ‌های چشم بیمار شد و پیشرفت کرد تا به گشادی مردمک^۳ انجامید. از این رو، در اندیشه درمان آن فرورفتم و فکرم درگیر آن شد. همانند خواب‌دیدگان کسی را دیدم که کار درمانگری می‌کرد. او در خواب فرمان داد که شراب گل سرخ^۴ به چشم بکشم.

من در آن زمان شاگردی کارآمد و با هوش بودم، ولی در هنر پزشکی هنوز کارآموده نشده بودم، پس پدرم را از خوابم آگاه ساختم. **پدرم اندکی درنگ کرد و مرا گفت:** هر آن چه در خواب دیده‌ای انجام ده.

من نیز دستور را انجام دادم و سود بردم. من هنوز آن دارو را تا این زمان که کتاب را می‌نویسم برای نیروبخشی بینایی به کار می‌برم.

^۱ قمحدوه: برجستگی بخش پشتی سر، گردی پشت سر *Occipital Occiputl*.

^۲ ابومروان عبدالملک فرزند ابوعلاء [ابن زهر فرزند ابومروان عبدالملک فرزند محمد فرزند مروان فرزند زهر در اشبیلیله اندلس چشم به جهان گشود (۵۵۷-۶۲۴ق / ۱۰۷۰-۱۱۶۲م) فرنگیان او را *Avenzoar* خوانند. او نوآوری‌های در دانش کاردپزشکی دارد. او راست: کتاب الاقتصاد و کتاب التیسیر که در دانش پزشکی اروپا تأثیر زیادی داشته است. زندگی‌نامه او در بخش سیزدهم این کتاب آمده است. ابن‌ابی‌اصیبعه نام او را به جای عبدالملک، عبدالله گذاشته است. نک ← بخش سیزدهم

^۳ ائیشار: *Dilatation of The pupils;mydriasis* گشادی قرنیه، گویا به گمان تبری ریزش مژه‌ها است. فراخ شدن مردمک چشم است به طوری

که از هر طرف به سفیدی چشم می‌پیوندد، این بیماری بر اثر ضربه‌ای ناگهانی یا در دنبال سردرد شدید آشکار می‌شود. (مفاتیح، ۱۵۵)

^۴ شراب گل سرخ که طبع فرود آرد، بگیرند برگ گل سرخ تازه دو من و اندر ده من آب بجوشانند تا گل پخته شود و رنگ بگذارد. پس گل از آب برآرند و بفشارند و هم درین آب دو من دیگر بجوشانند، همچنین سه گرت، پس دو من شکر برفکنند یا انگبین و بقوام آرند، شربت چهل درم با شیر خشت یا با شراب میوه یا با سکنجبین. و اگر گل پنج بار یا هفت بار تازه کنند بهتر آید و هر وقت که از پس شراب گل، شربتی آب سرد خورند به حاجت برانگیزد.

(اغراض، ۳۳۶)

[ابن ابی اصیبعه] گویم: داستان‌های یاد شده که در رویاهای راستین رخ می‌دهد، همواره برای برخی از مردم رخ می‌دهد که در خواب خود ویژگی داروهایی می‌بینند که وجود خارجی دارند که بهبودی ایشان با آن‌ها به انجام می‌رسد، سپس آوازهٔ درمانی آن دارو فراگیر خواهد شد.

گروه سوم: آزمون گرایی

رویدادهایی اتفاقی رخ می‌دهند و پیامدش پیدا شدن دارو و درمانی تازه است همانند اتفاقی که برای اندروماخس دوم رخ داد که گوشت مار را جزو پادزهر خود نمود.

گوید: سه رویداد برای او رخ داد تا انگیزهٔ واداشتن او به ساختن آن پادزهر شد.

متن سخنان او:

نخستین آزمون

کشاورزانی داشتیم که بر روی کشتزارم در جایی به نام پورنوس^۱ کشاورزی می‌کردند. فاصلهٔ خانه‌ام با ایشان دو فرسنگ^۲ بود. هر بامداد نزدشان می‌رفتم تا بر کار ایشان سرکی بکشم و از نزدیک بررسی کنم و پس از پایان کارشان بازمی‌گشتم. همواره به همراهم توشه و شراب بر روی چهارپایی می‌گذاشتم که برده‌ام سوار بر آن بود که به ایشان برسانم تا خوشنود شوند و با چالاکی بیشتر کار را بهتر انجام دهند.

در یکی از روزها که خوراک آن‌ها را می‌بردم یک کوزهٔ بزرگ سر به مهر شراب نیز با خود آوردم.

سر کوزه با گل مهر و موم شده بود.

کشاورزان پس از خوردن خوراک سر کوزه را باز کردند. یکی از ایشان دست خود را به درون آن برد تا جام پر کند، درون کوزه ماری از هم پاشیده شده، دید.

^۱ پورنوس: پوروس، یک از جزیره‌های یونان در شمال خاوری موره است.

^۲ فرسخ: سه میل. اندازه‌های میل با یکدیگر متفاوت هستند. ۱- یک میل ۴۰۰۰ هزار ذراع شرعی برابر ۱۹۲۰ متر؛ ۲- یک میل ۳۰۰۰ ذراع برابر ۱۶۸۰

متر؛ ۳- یک میل ۲۰۰۰ هزار ذراع برابر ۱۴۴۰ متر؛ بنابراین فرسخ برابر ۵۷۶۰ متر - ۵۰۴۰ متر - ۴۳۲۰ متر.

همگان از نوشیدن خودداری کردند و گفتند: بیماری جذامی^۱ در همین روستا زندگی می‌کند که همواره آرزوی مرگ دارد پس از این شراب به او می‌دهیم تا بمیرد که برای ما به جهت رهایی دادنش از بیماری، پاداش و مزدی در آخرت خواهد بود. خوراک و شراب را برایش بردند و به او نوشانیدند و باور داشتند که یک روز زنده نخواهد ماند.

پوست بیمار در نزدیکی‌های شب باد کرد و تا فردای آن روز پوست او کنده شد و پوستی سرخ رنگ در زیر آن نمودار گشت و آرام‌آرام سفت شد و بیمار بهبودی یافت.

او بی‌آن که هرگز بیمار شود، مدتی دراز بزیست تا به مرگ طبیعی بمرد و انگیزه آن از میان رفتن دمای سرشتی [حراره الغریزیه] او بود.

نخستین گواه بر ویژگی دارویی گوشت مار در درمان بیماری‌های دشوار و دیرپا و کهنه.

دومین آزمون

برادرم ابولونیوس، نماینده شاه در زمین پیمایی آبادی‌ها بود.

او در روزهای بسیار گرم و سخت تابستان و سرمای جانسوز زمستان برای انجام کار خود می‌رفت.

روزی بسیار گرم در تابستان به روستایی در هفت فرسخی پایگاه خود رفت و در سایه درختی دراز کشید. ماری دست فروافتاده او را بر روی زمین نیش زد.

او از درد بیدار شد و دانست که آسیبی از نیش مار به او رسیده است. او توان نداشت که از جای خود برخیزد تا مار را بکشد.

وی از درد و رنج بسیار ناتوان شد و از هوش رفت.

^۱ جذام: (Leprosy) بیماری کهنه شونده و واگیردار که باسیل میکوباکتریوم لپرا عامل بیماری بوده که سبب پدید آوردن آسیب‌هایی همچون گرانولوماتو در پوست، پرده‌های مخاطی، راه‌های تنفسی بالایی، چشم و اعصاب محیطی و خایه‌ها و پدید آمدن دانه‌هایی کوچک به نام Subclinical در سرتاسر سیستم رتیکولوآندوتلیال می‌شود (هوشمند).

او اندکی به خود آمد بر آن شد نامه‌ای بنویسد و بر درخت آویزان کند. از این‌رو، بر روی کاغذی نام و نام خانوادگی و تبار و نشانی خانه خود را نوشت و بر روی درخت آویزان کرد تا اگر کسی از آن جا گذر کند و کالبد او را بیابد، بداند کیست و از کجا است؟ سپس آماده مرگ شد.

او بسیار تشنه بود، در نزدیکی خود زیر همان درخت گودالی بود که در آن اندکی آب گرد آمده بود، پس بنوشیدن از آن پرداخت و بسیار نوشید. هنوز آب به درونش فرونشده بود که دردش آرام گرفت و از آسیب نیش مار دیگر آزرده‌گی نداشت و بهبودی کامل یافت. از این‌رو، بسیار شگفت‌زده شد.

او چوبی از درخت جدا کرد و آب گودال را بهم زد تا چیزی را در آن بیابد تا نکند چیزی دیگر بدو آسیب رساند. او دو مار کشته شده در آن بدید که از هم پاشیده شده بودند. برادرم تندرست به خانه بازگشت و تا پایان عمر تندرست ماند و کار خود را رها کرد و همراه من شد.

گواه دیگر که گوشت مار درمان‌کننده کسی است که مار؛ و یا هر جانور نیش‌زننده کشنده، او را نیش زده باشد.

سومین آزمون

بیولوس شاه را برده بسیار بدزبان و سخن‌چین و پشت‌هم‌انداز و بدکردار بود و به جهت داشتن چنین ویژگی‌هایی نزد شاه ارجمند بود شاه او را دوست می‌داشت.

بسیاری از مردم آزده از نیش زبانش بودند. از این‌رو، وزیران و فرماندهان و مہتران شهر بر آن شدند او را بکشند، ولی زمین‌چینی‌های ایشان به جهت والجاهی او نزد شاه فراهم نشد.

یکی از آن‌ها گفت: چاره او ریختن دو درم تریاک^۱ ساییده در خوراک و یا در شراب او است که مرگی زودرس او را فرا خواهد و مرگ‌های به یک باره بسیاری را از دنیا برده است و چنانچه کالبد او را به نزد شاه ببرید، شاه خواهد دید که نه زخمی و نه لکه

^۱ افیون (afyūn): *papaver somniferum Linn = opium* = (قاموس). افیون لغت رومی است و به لغت سریانی دعثادمیقون و دعثارمانی دشعلا گویند یعنی عصاره رمان السعال و به پارسی نارخوک گویند. به لغت سندی او را سرشنی‌رس گویند.

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر
پزشکی

۲۴

سرخی بر تن اوست پس مرگ طبیعی او را خواهد پذیرفت؛ بنابراین، روزی او را به یکی از باغ‌های شهر فراخواندند و تریاک ساییده را در شراب او ریختند، چون نتوانستند آن را در خوراکش بگذارند. شراب را بدو نوشانیدند. دمی نگذشته بود، او بمرد. **گفتند:** او را در اتاقکی بگذاریم و در را ببندیم و نگرهبانی بر در بگماریم سپس به نزد شاه رویم و ماجرای مرگ زودرس او را برای شاه گزارش نماییم تا شاه امینان خود را برای بررسی آن رویداد به باغ بفرستد پس همگان نزد شاه رفتند.

گماشتگان پشت در به یک باره دیدند، ماری بزرگ از میان سنگ‌ها بیرون آمد به اتاقک کالبد غلام، برفت. گماشتگان نتوانستند به دنبال مار بروند و آن را بکشند؛ زیرا در بسته بود. دمی نگذشت فریاد برده بلند شد که چرا در را بر روی من بسته‌اید؟ مرا کمک نمایید که مار مرا نیش زده است. او از درون اتاقک و کشاورزان از بیرون به کشیدن و شکستن در پرداختند تا توانست از اتاق بیرون بیاید. هیچ گونه لکه سرخی بر تن نداشت.

داستان بالا آزمونی دیگر در راستای نشان دادن ارزشمندی گوشت [زهر] مار در درمان نوشندگان [پادزهر] داروهای زهرآگین کشنده بود.

نمونه اتفاقی دیگر در راستای به دست آوردن داروی درمان بیماران:

گویند: بیماری در بصره گرفتار بیماری استسقاء شد.

خانواده اش از زنده ماندن او نومید شدند.

پزشکان او را با داروهای گوناگون درمان کردند، ولی سودمند نیفتاد پس از او نومید گشتند و به یکدیگر گفتند: دیگر چاره‌ای برای بهبودی او نداریم.

ابومعاذ گوید افیون عصاره خشخاش مصری است. برخی او را تودرشیر گفته‌اند یعنی شیر خشخاش؛ زیرا که تودر و تودری مر خشخاش را گویند. لفظ تودری مشترک است میان خشخاش و دانه‌ای که او را تودری گویند و استعمال تودری در خشخاش نادرست است. بوی افیون کریه بود و ناخوش. و با قوت‌تر از انواع افیون آن بود که بوی او قوی‌تر بود و به طعم تلخ‌تر باشد و در آب زودتر حل شود و لغزان باشد و چون آب در آن ریخته شود زود منعقد نشود و اگر جرم او را بر چراغ بداری تیرگی درو ظاهر نشود. و نیکوتر آن باشد که به لون زرد بود و خوش‌بوی. (صیدنه، ۷۹) تریاک، مواد مخدر.

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

بیمار سخن ایشان را شنید و به ایشان گفت: اجازت دهید توشه‌ای از دنیا بگیرم و آن چه دوست دارم بخورم. مرا با پرهیز خوراکی مکشید.

گفتند: هر چه را دوست داری بخور.

بیمار بر در خانه نشست و هر دوره گردی گذر کرد، کالای او را خرید و بخورد تا آن که پيله‌وری فروشنده ملخ آب‌پز شده گذر کرد و او به اندازه فراوان از او خرید و همه را بخورد و گرفتار شکم‌روش شد و سه روز آب زرد^۱ از تن بیرون راند به گونه‌ای که بیشتر به مرگ نزدیک شد، ولی پس از بند آمدن شکم‌روش، بیماری‌های درونی او از میان رفتند و کم‌کم نیرو گرفت و به انجام کارهای شخصی خود پرداخت. یکی از پزشکان چون او را دید، شگفت‌زده شد و چگونگی بهبودیش را پرسید. او ماجرای خود را برای او بازگو کرد.

پزشک گفت: ملخ دارای چنین ویژگی و کارآمدی نیست. نشانی فروشنده ملخ را به من بده. او فروشنده را بدو نشان داد. پزشک از او پرسید، ملخ را از چه جایی شکار کردی؟

ملخ فروشی جایگاه شکار را به او نشان داد.

پزشک کشتزاری دید که بیشتر آن گیاه مازریون است که ملخ‌ها در آن خوراک خود را به دست می‌آوردند.

مازریون داروی بیماری استسقاء که یک درم آن برای بیمار شکم‌روشی سنگین پدید خواهد آورد به گونه‌ای کنترل ناشدنی خواهد بود. درمان با آن بسیار خطرآفرین است، بدین جهت بسیاری از پزشکان آن را برای بیماران خود تجویز نمی‌کنند، ولی در این مورد، ملخ آن را می‌خورد پس کارآیی در تن ملخ پس از گواریده شدن، کاسته می‌شود و چون بیمار، ملخ را می‌خورد؛ بنابراین مازریون با کارکرد پایین درمان‌کننده اش می‌گردد.

نمونه دیگر دستیابی اتفاقی به دارو:

گویند: افلولن از تبار اسکلیپوس گرفتار آماس گرم^۲ در بازو شد که بسیار دردناک بود.

^۱ ماء الاصفر: متن - زردابی است که با پیش‌آب رانده می‌شود. (بحر الجواهر، ۳۲۶)

^۲ وَرَمُ الْحَارِّ: *Hot swelling; inflammation* (قاموس). آماس گرم ورم الحار فلغمونی: *Phelegmon* التهاب بافت مخاطی را در مری و جگر گویند. (رنجبر،

۱۳۵) ورم الحار: فلغمونیایی، دمل‌دار، کورک‌دار، ورم گرم *Phlegmonic, hot*

او پس از درمان آن، اندکی آسود و بر آن شد تا به کنار رودخانه‌ای برود که بر کرانه آن حی العالم^۱ روییده بود. بیمار بازوی خود را بر روی آن گذارد تا خنک شود. بی‌درنگ دردش اندکی فرونشست. از این رو، زمانی بیشتر دست خود را بر آن گذاشت و فردای آن روز نیز چنین کرد تا به خوبی درمان شد. مردم درمان زودرس او را چون دیدند، به کارکرد آن پی بردند.

گویند: حی العالم / همیشه بهار نخستین دارویی است که مردم آن را شناختند.
ما نمونه‌های دارویی بسیاری داریم که مانند نامبرده‌های بالا، اتفاقی شناخته شدند.

گروه چهارم

گروه چهارم دربرگیرنده برداشت‌های آدمیان از خود درمانی جانوران است که آن را برای خود الگو کردند. همانند سخن رازی^۲ در کتاب الخواص خود آورده است.

نمونه یکم:

^۱- حی العالم: (Hayy al ālam): *Sempetvium tectorium Linn - Hous leek* (قاموس) همیشه بهار سردی بسیار دارد برای سرخی پخش شده سودمند است (فردوس، ع، ۴۰۳). بستان افروز. نام آن همیشه است (مفاتیح، ۱۶۶). شهابی در کتاب خود از کتاب المفردات ابن بیطار گوید: پیشینان حی العالم بر گونه Orpin از گروه *Sempervirum* به شمار می‌آوردند که من آن‌ها را مخلده / همیشگی نامیده‌ام که به زبان فرانسه *Joubarbe* خوانده می‌شود که گونه‌ای گیاه دراز عمر و زینتی است.

^۲- رازی: ابوبکر محمد فرزند زکریا رازی (۳۱۳-۲۵۱ق) پزشک نامدار ایرانی است که در ری زاده و در همان جا چشم از جهان فروبست. زندگی‌نامه او در بخش یازدهم همین کتاب بازگو شده است.

رازی گوید: اگر جوجه پرستویی^۱ زردیون^۲ گرفت، سنگ یرقان^۳ می‌آورد و آن سنگی کوچک است که آن را می‌شناسد. سنگ را در لانه می‌گذارد، بیماری جوجه خوب می‌شود. مردم برای آن که به این سنگ دسترسی پیدا کنند، به جوجه او زعفران می‌مالند. پرستو تصور می‌کند که جوجه زردیون گرفته است پس او می‌کوشد تا آن سنگ را برایش جوجه خود فراهم آورد سپس مردم آن را برمی‌دارند تا بر بیماری که زردیون گرفته بیاویزند. بیمار از آن سود خواهد برد.

نمونه دوم:

گویند: گاهی عقاب در هنگام تخم‌گذاری دچار سختی می‌شود به گونه‌ای به مرگ نزدیک می‌گردد. عقاب نر او را چون آزرده ببیند، پرواز کرده سنگی به نام قلقل برایش می‌آورد؛ زیرا با جنباندن سنگ آوایی از آن برمی‌خیزد و چنانچه آن سنگ شکسته شود، چیزی در آن دیده نخواهد شد و هر تکه شکسته آن نیز دارای چنین آوایی در هنگام تکان دادن خواهد بود. عقاب نر سنگ را نزد مادینه می‌نهد تا به آسانی تخم‌گذاری کند. مردم در هنگام دشواری برپایه آموزشی که از عقاب دیده‌اند، آن را به کار می‌برند.

نمونه سوم:

گویند: اگر ماران گرفتاری کوری دید شوند؛ زیرا ایشان در زمستان در تاریکی دل زمین زندگی می‌کنند.

^۱ حُطَّاف (Khuṭṭāf) | *Airund urbica* | Swallow, House martin (قاموس). خطاف را به فارسی پرستوک و به ترکی قولانقوچ و به دیلمی حجالا نامند و از طیور معروف است. گوشت او در سوم گرم و خشک است. و هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر می‌گردد، یکی سفید و یکی ملون است. (تحفه، ۱۰۵)

^۲ یزقان: *Icterus; jaundice* حالتی است که رنگ بدن زرد یا سیاه شود اگر رنگ بدن زرد شود موسوم به صفرای یرقان زرد: *Yellow Icter* پوست بدن زرد می‌شود و اگر سیاه شود موسوم به سودای خواهد بود *Black Icter* که پوست بدن سیاه می‌شود. (هوشمند؛ رنجبر، ۱۵۴)

^۳ حجر الیرقان / حجر الخطاطیف: ماهیت آن، دیسکوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آن را بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یک رنگ و دیگری ملون به الوان و چون یک رنگ آن را در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آن که به زمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع و یا گردن آن جهت زوال صرع سودمند و آزموده شده است و انطاکی نوشته سنگی است به قدر سرانگشتی مایل به زردی و سفیدی و آن را حجرالیرقان نامند در سر اندیب بهم می‌رسد و چون جوجه خطاطیف را یرقان عارض می‌شود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن می‌برند و نزد ما یافت نمی‌شود مگر در آشیان خطاطیف. (مخزن، ج ۲، ۳۷۹)

ایشان با گرم شدن هوا از لانه خود بیرون می آیند و بوکشان به دنبال گیاه رازیانه^۱ می روند تا با مالیدن چشمان خود به آن، روشنائی دید را به دست آورند. می مالند، چشم هایشان روشن می شود. مردم درمان بینایی مار را آزمودند و سودمندی کاربرد و به چشم کشیدن به ویژه آب آن را، برای از میان بردن تاریکی چشم و نابینایی آن دریافتند.

جالینوس در کتاب الحقن خود، از هرودت^۲ روایت می کند: پرنده ای به نام ایبس^۳ دانش تنقیه را به مردم یاد داده است. گویند: پرنده ای پرخور است و هر گونه گوشتی را می خورد؛ بنابراین شکمش به جهت فراوان گردآمدن آمیختگی های پلشت بند می آید و چنانچه بیش از اندازه باشد، خود را به کنار دریا می رساند و آب دریا را با نوک به درون نشیمنگاه خود فرو می کند، و آن آب، آمیختگی های پلشت را از شکمش می راند سپس دوباره به خوردن روی می آورد.

گروه پنجم:

گروه پنجم دربرگیرنده داروهایی است که از راه الهام بر آدمی شناخته شده است همان گونه که بسیاری از جانوران بدین گونه داروهای خود را به طور غریزی می یابند و خود درمانی می کنند.

^۱ رازیانج (*Fennel ; Foeniculum vulgare Mili: (Rāzyāna)*) (قاموس). در مصر شمّار، حلب شمّره، موصل رزنایج، دمشق لآنسون، آنسون، یانسون گویند. گیاهی علفی خوشبو چهار پا بلندی دارد با ریشه چند ساله آن به کلفتی انگشت و برگ های نازک و کوچک و گل های زرد رنگ و با میوه ای کوچک که دانه دراز دوکی شکل سخت تر و کوچکتر از دانه گندم دارد. (منصوری ف، ۶۸۲) رازیانج: بری بود و بستانی بود بستانی را مارثون خوانند و بری را قومائون بهترین آن بستانی بود و تازه بری گرم و خشک بود در سوم و بستانی در دوم و بری را خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در مرتبت اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سوم و بقراط گوید: گرم بود در دوم و خشک بود در اول است. به فارسی بادیان و به رومی شمار و به هندی سوئف و دالان بزرگ نامند. لاتین *ANETHUM* فرانسه *FENOUIL* انگلیسی *FENNEL* (شلیمر؛ اختیارت، ۱۸۴)

^۲ ارودوطس (۴۸۴-۴۲۵ ق): هرودوت *Herodote* تاریخ نگار یونانی است.

^۳ ایبس *Ibis*: شاید مرغ بوتیمار باشد، پرنده آبی با گردن و پاهای بلند و نوک دراز است که در سرزمین های با آب و هوای میانه می زید. رنگش سپید و سر و گردن و نوک سیاه رنگ دارد. عربان بدان ابومنجل گویند. مصریان آن را می پرستیدند؛ زیرا او را نابود کننده ماران کرانه های نیل به شمار می آوردند. زیستگاهش مصر و عراق شام است. عراق باستان آن را جیزمان سلندر گویند و بر پایه دیدگاه کرملی عنز گفته می شود و مصریان لک لک سیاه می خواندند.

گویند: هر آینه پرندهٔ باز دچار درد شکم شود، پرنده ای که یونانیان آن را به نام ذریفوس خوانند، شکار می کند، سپس جگر آن را می خورد، درد او در جا فروخواهد نشست.

گویند: گربه / سنور^۱ در بهار می خورد. هنگامی که روزگار علف به پایان رسید، بخوردن خوص / برگ درخت خرما را می خورد که جارویی برای جاروب کردن به کار می رود. روشن است که خوراک گربه علف نیست، ولی خواست او به علف به جهت الهامی است که خداوند به او داده است، چون آن را انگیزه ای برای بازگرداندن تندرستی او گذاشته است.

او تا هنگامی که تندرستی خود را به دست آورد به علف خواری ادامه می دهد سپس از خوردن آن دست خواهد کشید.

هم چنین اگر آسیبی از جانوری سمی ببیند و یا از جانور سمی خورده باشد، بخوردن روغن کنجد^۲ و روغن زیتون روی خواهد آورد که آسیب و آزدگی او را بهبودی خواهد بخشید.

^۱ سنور به فارسی گربه و به ترکی پیشک، پیشک، پیشه نامند. اهلی و وحشی است. ج ← سنانیر. (تحفه، ۱۵۷)

^۲ سیرج: شیرج را به لغت رومی ایطرن گویند و به هندوی تیل گویند و به سریانی مشاحلا گویند و به لغت عربی او را دهن الحل گویند و پارسیان روغن شیره گویند. (صیدنه، ۴۳۷)

دهن الحل گویند و به پارسی روغن کنجد گویند و شیره هم خوانند طبیعت وی گرم و تر بود سودمند بود جهت شقاق و خشونت سوداوی خوردن و طلا کردن و چون مورد در وی ببزند موی را نگاهدرد و قوت دهد و خوردن وی به آب مورد حکه دموی و بلغمی زایل کند و ضیق النفس را سودمند بود و سموم را نافع بود و سهوکت طبخها زایل کند چون در طبخ کنند و در وی غلظی بود و معده را بد بود و مرخی وی بود و اگر خواهند که غلظ وی کمتر شود باید که کنجد بریان کنند و بعضی که سوداوی را هیچ نفع ندهد. (اختیاریت، ۲۶۲)

گویند: چهارپایان اگر در بهار خرزهره^۱ بخورند، آن‌ها را آزار خواهد داد؛ بنابراین، بی‌درنگ خود را به چراگاهی از گیاهی می‌رساند که پادزهر^۲ خرزهره است و در آن به چرامی‌پردازد که بهبودی او به آن گیاه است. درستی سخن بالا در رویدادی است که در همین نزدیکی‌های زمانی رخ داد.

بهاءالدین فرزند نفاذه کاتب گوید: هنگامی که به کرک^۳ می‌رفت، در میان راه به جایی به نام طلیل رسید که پر از گیاه خرزهره است کاروان در بخش پایانی آن نزدیک به جایی انباشته از این گیاه اتراق کرد. گماشتگان چارپایان را همان جا بستند و آن‌ها در پیرامون خود به چریدن و خوردن تنها خرزهره‌ها پرداختند، ولی گماشته بهاءالدین و همسفرش بستن چارپایان خود را فراموش کرد پس به هر کجا رفتند و گیاهان گوناگون خوردند.

فردای آن روز که از خواب برخاستند جز چهارپایان بهاءالدین و همسفرش که بسته نبودند و در هر کجا چریده بودند، زنده ماند. دیگر چهارپایان که آن‌ها را بسته بودند و ناگزیر تنها خرزهره خورده بودند، در جای خود همگی مرده بودند.

^۱ دفلی (Difla) | Oleander | Nerium odorum Soland (قاموس)

حبی است و آن دو نوع ست بری و نهی و هر دو نوع را سم الحمار خوانند و به پارسی خرزهره و به شیرازی خرزهره و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود به رنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و گویند: خشکی وی در دوم بود و گویند در اول بود. دفلی به یونانی شیریون و به سریانی رودیون و عربی جین و سم الحمار و به هندی کنیر نامند. لاتین *NERIUM OLEANDER* فرانسه *LAURIER ROSE* انگلیسی *ROSE-BAY* (شلیمر؛ اختیارات، ۱۶۵)

^۲ پادزهر: Bazoar; antidote (قاموس)

نام پارسی تریاق است. و گویند هر چه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص به این اسم است. (مخزن، ۱۰۲)

پادزهر: حجرالتیس خوانند و گفته شد (اختیارات، ۵۱).

^۳ کرک: شهری از لبنان کنونی است که پایتخت فرمانروایان ممالیک بود که دژ آن در شاهراه بازرگانی و زیارت مکه قرار داشت.

دیسکوریدوس^۱ در کتاب *الحشائش خود گوید*: چنانچه تیری به بزهای وحشی اقریطش بخورد و در تن ایشان بماند، برای درمان به چرای گیاهی به نام مشکطرامشیر^۲ می پردازد که گونه‌ای پودنه^۳ است و چون بز کوهی از آن خورد، تیرها خود بخود از تنش می‌ریزند، و جانور را از آسیب تیر می‌رهاند.

قاضی نجم‌الدین عمر فرزند محمد کندی^۴ [کریدی]، برایم روایت کرد: همواره لک‌لک در جاهای‌های بلند مانند گنبدها و مناره‌ها آشیانه برمی‌گزیند. او پرنده‌ای دشمن دارد که پیوسته به دنبال لانه او می‌گردد. تا تخم‌های او را بشکند. گوید: لک‌لک گیاهی را می‌شناسد که اگر پرنده آزار رسان آن را ببوید، بی‌هوش خواهد شد. همواره لک‌لک آن علف را در زیر تخم‌های خود می‌گذارد تا آن پرنده را بگریزند.

^۱ دیسکوریدوس: پزشک یونانی سده یکم میلادی تا روزگار ما داروشناسی یگانه است. *Dioscordius*.

^۲ مشکطرامشیر (*Mushk taramashī*) | *Dittany* | *Dictamnus albus Linn* (قاموس)

گیاهی چند ساله رستنگاه آن جزیره کرت یونان نخستین بار از آنجا شناخته شد. بیش از یک پا قد نمی‌گیرد، گل‌های سپید، خوشه‌ای هرمی کوچک با مزه تلخ و اندکی تند و بسیار بونیاک است.

^۳ فوتنج (*Fūtabah*) : *mint* | *Mentha piperata* | *Pennyoyal, menthe pulegium L* (قاموس). تازی شده پودینه است به آن فوتنج نیز گویند. از سبزیجات پر آوازه است و دارای گونه‌های جویباری و بوستانی و خشکی و کوهی است. طبیعت کوهی آن گرم و خشک در سوم است. (نموری‌ها) را از ژرفای تن می‌کشد و آن را می‌برد و خشک می‌کند و برای درمان جذام و سکسکه و تپش‌دل و زردی و دل‌آشوبی و استسقا خوب است و فزونی‌های سنگین و چسبنده را از سینه می‌راند. (بحر الجواهر ۲۸۸)

^۴ قاضی نجم‌الدین عمر فرزند محمد کریدی درست‌تر است.

اوحدالزمان^۱ در کتاب *المعتبر* خود نوشته است: خارپشت^۲ برای خانه خود چندین در فراهم می‌آورد که آن‌ها برای باده‌ها همساز و ناساز باز و بسته می‌کند تعبیه می‌کند که می‌تواند آن‌ها را ببندد و باز کند. هنگامی که باده‌های مفید و موافق می‌وزد، درها را باز نموده و هنگام وزش بادهای مضر آن‌ها را می‌بندد. **گویند:** مردی هوبره‌ای^۳ را در ستیز با ماری دید. گاهی به سویی می‌گریخت و گونه‌ای از سبزیجات را می‌خورد و دوباره برای رزم آماده می‌شد.

مرد در هنگام نبرد هوبره با مار آن گیاه را وارسی کرد و آن را برید. هوبره بار دیگر بازگشت تا خود را به گیاه برساند، چون آن را ندید، جستجویی کرد و آن را پیدا نکرد، درجا افتاد و مرد. گویا آن، گیاهی بود که هوبره زخم‌های خود را با آن درمان می‌کرد.

^۱ ابوبرکات هبه‌الدین علی ملکا بلدی زاده شهر بلد است. او یهودی بود سپس مسلمان گشت. وی پزشکی در دامان ابوالحسن سعید فرزند هبه‌الله فرزند حسین فراگرفت. نک ← بخش دهم همین کتاب، زندگی‌نامه اوست.

^۲ قنفذ: به پارسی خارپشت گویند و آن بری و جیلی و بحری نوعی از بری بود و جیلی بزرگ بود و آن را دلدل خوانند. سرشت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و نیز به عربی خیز و به یونانی قوقماروس و به سریانی قفد و به رومی شیراخذون و به فارسی خارپشت و جبرو و جش و سیخول و به شیرازی چوله و در تنکابن وارموک و به مازندرانی وارمچی و به ترکی کرنی و به هندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و ماده آن را به عربی قنفذه و جمع آن قنفاذ گویند. قنفذ جیلی به لاتین HISTRYX CRISTATA فرانسه PORC-EPIC انگلیسی PORCUPINE (شلیمر؛ اختیارات، ۳۵۸)

^۳ حُبّاری (Hubāra) | Bustard | Otis hobara (قاموس).

حباری به فارسی هوبره نامند. مرغی است بری خاکستری رنگ و منقش به سیاهی و منقارش دراز و در آخر مرتبت دوم گرم و خشک است.

(تحفه، ۸۱)

گویند: راسو^۱ با خوردن سداب^۲ به جنگ با مار می‌رود.

گویند: اگر در شکم سگ‌ها کرم پدید آید، سنبل^۳ می‌خورند و بالامی‌آورند و شکم‌روش می‌گیرند.

گویند: اگر لک‌لک زخمی گردد، خود را با صعتر کوهی^۴ درمان می‌کند.

گویند: گاو گیاهانی که همانندی شکل دارند، را به خوبی می‌شناسد و تفاوت می‌گذارد.

^۱ ابن‌عرس (*Mustella sps; Weasel; Ibn' irs*) (قاموس).

ابن عرس به پارسی راسو خوانند رازی گوید اگر در طعمای زهر باشد و ابن عرس بیند فریاد کند و موهای وی راست بیایستد. به پارسی موش خرما و به هندی نول و به فرنگی تنکویس نامند. به انگلیسی *WEASEL* (شلیمر؛ اختیارات، ۱۹)

^۲ سداب: فیجن خوانند و بیغابن نیز گویند و آن بستانی بود و بری و جلی و بهترین آن بستانی بود و سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و سرشت آن چه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سوم و سرشت بری در مرتبت چهارم بود و گویند در سوم لغت عربی است و به یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پییم و به هندی سانول و سائری و به لغتی زونجی و به بنگالی تنلی نامند درخت بستانی آن تا دو ذرع و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز گویا بر آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل است.

لاتین *RUTA GRAVEOLENS* فرانسه *RUE DES JARDINS* انگلیسی *COMMON RUE* (شلیمر؛ اختیارات، ۲۱۸)

^۳ سنبل (*Nard | Sunbul*) (*Nardostachys jatamansi D.C.*) (قاموس)

سنبل به معنی خوشه است و به عرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جلی است و به یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و آن گیاهی است بی‌ثمر و بی‌گل و شبیه به دنباله سمور و دله و از آن باریکتر و به درازی انگشتی و سیاه مایل به زردی و خوشبو و بیخ آن صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقی است. در مرتبت دوم گرم و خشک است. (تحفه، ۱۵۶)

^۴ صعتر جلی: دیسکوریدس گوید صعتر کوهی را به لغت رومی اریغانون گویند و به سریانی صعتر گویند و به پارسی آویشن گویند. صعتر دو نوع است: نوعی ازو کوهی و نوعی بستانی. و رسایلی گوید: نوعی از آن رومی است و نوعی پارسی و نوعی هندوی. رومی از انواع نیکوتر است، و از پس رومی پارسی.

دیسکوریدس گوید صورت او به نبات حاشا ماند، جز آن که از حاشا خردتر باشد به صورت، و جرم او نرمتر بود و او را خوشه باشد که بر آن شکوفه بود و لون شکوفه او به سبزی و زردی مایل بود. و آن چه بستانی باشد تیزی در طعم او کمتر باشد و او را در طعام‌ها بیشتر به کار برند و شایستگی او مر طعام را بیش بود از انواع. (صیدنه، ۴۴۵)

او علف‌های همساز خود را می‌شناسد و با آن‌ها چرا می‌کند و آن چه همساز با او نباشد، کنار می‌زند، با آن که گاو جانوری پرخور آزند و کودن است.

داستان‌هایی از این دست بسیار هستند.

دست‌آوردهای دانش و هنر پزشکی بیشتر از این راه [وحی و الهام] و از راه تجربه و یا به گونه‌ی اتفاقی و یا تصادفی به دست آمده است سپس قیاس به کمک داده‌های به دست آمده از راه مشاهدات شخصی آمد و در کنار آن غریزه‌ی افراد هم‌بار دیگر این یافته بود، سپس از دست‌آورد راه‌های گوناگون و متقن یاد شده، یافته‌های نوین فراوانی به دست آمد. همگی دست به دست هم داده آمد طور کلی می‌توان گفت: ممکن است از این راه یا از راه تجربه یا اتفاق یا تصادف بیشتر استفاده شده است.

سپس با بررسی یافته‌ها و کنکاش در انگیزه‌های پیدایش هر کدام و مناسباتی میان آن‌ها قوانین و آیین‌نامه‌های کلیات و مقدمات آموزش و فراگیری آن‌ها نوشته شد که این بخش طرحی کلی و آغازین و مقدماتی از یک دانش می‌شود و با کامل‌تر شدن دانش، آموختن آن به تدریج از کل به جزو خواهد رسید.

[ابن ابی‌اصیبعه] گویم: همان گونه که در گذشته یاد کردم، نیاز نیست که دست‌آوردهای دارویی ویژه‌ی یک سرزمین باشد و در جایی دیگر کمتر رخ داده باشد و یا یک گروه از مردم بیشتر و یا کمتر آن را پیدا کرده باشند؛ زیرا هر گروه از مردم در پی یافته‌های داروهای ویژه‌ی خود بوده‌اند که به آن بیشتر خو گرفته و درمان می‌کردند.

فاکتورهایی گوناگون بوده که اختلاف در اندازه‌ی یافتن دانش و هنر پزشکی را نزد گروهی از مردم و در سرزمینی بیشتر یا کمتر می‌کرده است و یا به جهت آن که در نزد گروهی بازنگری شده است، پیدایش دانش را به ایشان نسبت می‌دادند؛ زیرا گاهی هنر پزشکی نزد ملتی یا سرزمینی بوده، ولی به سبب آفت‌ها و بلایای آسمانی و زمینی، مانند بیماری طاعون^۱ نابود

^۱ طاعون: *Plague; pestis* انگیزه‌ی پدید آمدن بیماری طاعون آلودگی هوا است. از این رو مانند وبا همه‌گیر و فراگیر است. خبری به ما رسیده که زمان بقرات فرزانه در سرزمین سودان مرگ و میر و وبا پخش شد و به دنبال آن هوا را بیالود و این آلودگی آبادی به آبادی کشانیده شد تا به نزدیکی

کننده و خشکسالی‌های خانمان برانداز و جنگ‌های ویرانگر چیرگی شاهان دیگر بر آن سرزمین و جریان‌های ناساز از میان رفته باشد و به دنبال آن در سرزمینی دیگر و مردمی دیگر ببالد و گسترش یابد. چنانچه زمان به درازا کشد و گذشته درخشان مردمی که پیش از این‌ها در دانش پیشکسوت بودند، به فراموشی سپرده می‌شود و دانش را دیگر به گروه دوم نسبت می‌دهند و آغاز دانش را از ایشان برمی‌شمارند.

می‌گویند: از هنگامی که این دانش در میان این گروه از مردم [گروه دوم] نمود کرد که در حقیقت بخشی از تاریخ آن دانش را بازگومی‌کنند که مربوط به گروه دوم است و نه گروه نخست؛ البته بعید نیست که این رویداد درباره‌ی دیگر دانش‌ها نیز رخ داده باشد که همین گونه نیز هست؛ زیرا برپایه‌ی سخن تاریخ‌نگاران و روایت‌های گوناگون و به ویژه سخن جالینوس و جز او چنین بوده است.

جالینوس در این باره گوید: هنگامی که بقراط دل‌نگران نابودی دانش و هنر پزشکی شد در حالی که خود آن را از خاندان اسکلیپوس فراگرفته بود که از تبار ایشان بود.

او بر آن شد تا آن را تدوین کند سپس میان همگان بپراکند. او به استوارتر کردن و نوشتاری کردن و پراکندن آن روی آورد. او نخستین کسی است که به پزشکی را به نوشتار درآورد. او بود که بدین گونه پزشکی را نیروبخشید و پایدار کرد پس بنگرید! چگونه او را بنیان‌گذار پزشکی به شمار می‌آورند که سخنی درست نیست، ولی می‌توان او را نخستین تدوین‌گر دانش پزشکی خواند و به هر کس که شایستگی فراگرفتنش را داشت، آموزش داد و پس از او پزشکان دیگر آمدند و شیوه‌ی او را تا به امروز [روزگار ابن‌ابی‌اصیبه] دنبال کردند.

اسکلیپوس یکم، نخستین کس است که درباره‌ی دانش و هنر پزشکی سخن گفت که گزاره‌ی آن در آینده داده خواهد شد.

سرزمین بقراط رسید. وی دستور داد همه درختان خوشبو و روغن‌ها را گردآورند و پیرامون شهر و آبادی‌ها بچینند و بسوزانند و بخور دهند، با این کار هوای آلوده با این دود از میان رفت و مردم او از وبا‌رهایی یافتند که این نشان دهنده‌ی دانش بقراط و برتری او بر دیگران بود. (فردوس‌ع، ۳۳۰) طاعون: *pestiferous* ورمی است که اکثراً در ایام وبا (ایام عفونت) پدید آید و حرقت (گرمی و سوزش) شدید لازمه‌ی آن است رنگش سرخ یا کم‌د یا سبز و یا سیاه باشد. (رنجیر، ۱۸۰)

کتاب‌نامه

نمایه کتاب و مقاله

اختیارات بدیعی، زین‌الدین علی انصاری شیرازی فرزند حسین (۷۲۹ - ۸۰۶ق) به کوشش دکتر محمدتقی میر، چ تهران، ۱۳۷۱خ.

أعلام قاموس الرجال لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المسشرقین، خیرالدین زرکلی (۱۸۹۳-۱۹۷۶م)، چاپ دوم، چاپخانه کوستاتسوماس و شرکا، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۴م.

أغراض الطبیة و المباحث العلائیة، سید اسماعیل جرجانی (د: ۵۳۱ق)، پژوهش حسن تاج‌بخش، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ق.

بحر الجواهر فی حل لغات السائر، هروی محمد فرزند یوسف، حکیم یوسفی (ز: ۹۳۸م)، چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ق؛ موسسه احیاء طب طبیعی، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، قم، ۱۳۸۷خ.

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر پزشکی از دیدگاه ابن‌ابی‌اصیبه (۵۹۵ - ۶۶۸ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۷۰م)، بخش یکم کتاب عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابن‌ابی‌اصیبه، موفق‌الدین ابوالعباس احمد فرزند قاسم فرزند خلیفه فرزند یونس سعدی خزرچی، پژوهش و برگردان محمدابراهیم ذاکر، انتشارات زعیم زیر نظر انجمن گیاه‌درمانی، تهران، ۱۳۹۳خ، برگه ۶۱ - ۸۸.

تحفه حکیم مؤمن؛ یا تحفة المؤمنین، محمد مؤمن طبیب فرزند محمدزمان حسینی (د ۹۲۳ق)، پیشگفتار دکتر نجم‌آبادی، چ. تهران، ۱۳۳۸خ؛ (تحفه) + چاپ مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی - پژوهش رحیمی و اردکانی و فرجامند، ۱۳۸۶خ (تحفه‌ن).

تطبیق فرهنگ اصطلاحات شایع پزشکی در طب سنتی با فرهنگ اصطلاحات پزشکی در طب نوین (پزشکی جدید)، استاد راهنما محمد حسن خسروی، نبی‌الله رنجبر، بندر عباس، ۱۳۷۸خ (رنجبر).

تفسیر العهد لأبقراط، جالینوس

تفسیر لکتاب الأیمان لأبقراط، جالینوس

تفسیر لکتاب الايمان لأبقراط، جالینوس
الحشائش، دیسکوریدوس
الحقن، جالینوس
السیاسة، افلاطون

صیدنة، ابوریحان بیرونی، پژوهش حکیم محمد سعید، رانا اجسان الهی، کراتشی، موسسه ملی همدرد، هند، ۱۹۷۳م؛
الصیدنة في الطب، ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ق)، محمد فرزند احمد، پژوهش عباس زریاب خوبی (۱۲۹۸ - ۱۳۷۳خ)،
مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰خ؛ الصیدنة في الطب، داروشناسی پزشکی، بیرونی، برگردان باقر مظفرزاده، فرهنگستان
زبان و ادب فارسی، نشر آثار، تهران، ۱۳۸۳خ؛ صیدنه، برگردان کاسانی، پژوهش استاد ایرج افشار، مرکز تحقیقات اخلاق و
حقوق پزشکی وابسته به دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷خ؛ الصیدنة في الطب، داروشناسی پزشکی، برگردان باقر مظفرزاده،
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران: نشر آثار، ۱۳۸۳خ.

عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابوالعباس احمد فرزند قاسم سعدی خزرجی، چاپ آگوست
مولر، قاهره، ۱۸۸۵م؛ چ. امرؤالقیس، دارالثقافه، بیروت، لبنان، ۱۹۸۷ م / ۱۴۰۸ق؛ دیگر: به کوشش نزار رضا، بیروت،
۱۹۶۵م، برگردان محمدابراهیم ذاکر، انجمن گیاه درمانی ایران، انتشارات زعیم، تهران، ۱۳۹۳خ.

فردوس الحکمة في الطب (نگارش: ۲۳۶ق)، ابوالحسن علی فرزند سهل ربن طبری (د: ۲۶۰ق)، پژوهش محمد زبیر
صدیقی، چ برلین، ۱۹۲۸م؛ دیگر: معهد تاریخ العلوم العربية الاسلامیة، دانشگاه فرانکفورت ۱۹۹۶م / ۱۴۱۶ق؛ برگردان
محمدابراهیم ذاکر و علینقی منزوی، مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی،
۱۳۹۱خ.

فرهنگ پزشکی - دارویی شلیمر، یوهان شلیمر فلمنگی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی، چ تهران، ۱۳۸۳خ.
فرهنگ پزشکی هوشمند، هوشمند ویژه محمد، چ تهران، ۱۳۶۶ خ. (هوشمند)
قاموس القانون في الطب (معجم المصطلحات الطبية و الادوية المفردة المستعملة في القانون في الطب ابن سینا)، فرهنگ
لغات قانون في الطب ابن سینا، عربی - انگلیسی، حکیم عبدالحمید، حکیم کبیرالدین، حکیم عبدالوهاب ظهوری، دکتر

محمد عبدالعزیز، حکیم فضل الرحمان، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، بازنگری ۱۹۹۸م.

قانون في الطب، حسین فرزند عبدالله ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ق)، داراحیاء التراث العربی، بیروت - لبنان؛ برگردان عبدالرحمان شرفکندی (هه‌ژار)، انتشارات سروش، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۵خ؛ قانون في الطب، ابن سینا- دارصادر، بیروت، د. ت؛ قانون في الطب لابن سینا، پژوهش ابراهیم شمس‌الدین، موسسه اعلمی، بیروت، لبنان، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۵م.
قانونچه، جغمینی محمود (۷۴۵ق) فرزند محمد فرزند عمر، برگردان محمدتقی میر، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۷۵خ.

قرآن، سوره نور، ش ۲۴، آیت ۳۵

قولنج (کتاب و رساله)، ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳ق) و ابوعلی ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، پژوهش حمامی، برگردان محمد ابراهیم ذاکر، مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵خ. (← قولنج ف)

کتاب في حيلة البرء جالینوس

کناش الکبیر، آریاسیوس

کتاب في فرق الطب جالینوس

کتاب في کیف کان استخراج جميع المصنوعات، جالینوس

کشف الطنون حاجی خلیفه یک فرهنگ کتاب‌شناسی از حاجی خلیفه مصطفی کاتب چلبی ترک (۱۰۱۷-۱۰۶۷ق) است.
چ. چهارم تصحیح یالتقایا، استانبول ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳م، افسر در تهران همراه با ذیل آقابزرگ تهرانی منزوی (۱۲۵۵-۱۳۴۸خ)
پدر بزرگم، ۱۹۶۷م.

مختار الحکم و محاسن الکلم، امیرابوالوفاء مبشر فرزند فاتک امری (ز: ۴۵۳ق)، دانشگاه علوم پزشکی ایران، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، تهران، ۱۳۸۷خ.

مخزن الأدوية، محمد حسین خان عقیلی علوی فرزند محمدهادی شیرازی، سده ۱۲هـ، تهران، ۱۳۷۱خ. ← (مخزن)؛ مفردات مخزن الادویه، عقیلی، پژوهش علی موحد ابطحی، قم، جبل المتین، ۱۴۲۲ق. ← (مخزن).

المعتبر، اوح‌الزمان

معجم الألفاظ الزراعيه، شهابی امیر مصطفی، چ قاهره ۱۹۵۷ م (شهابی).

مفاتيح العلوم، خوارزمی، ابو عبدالله محمد فرزند احمد فرزند یوسف کاتب (ز: ۳۷۲ق)، قاهره، ۱۳۴۲ق؛ برگردان حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۲خ.

المنصوري في الطب، محمد زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ق / ۸۶۵ - ۹۲۵ م)، پژوهشگر دکتر حازم بکری صدیقی، معهد المخطوطات العربيه، کویت، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م، برگردان محمد ابراهیم ذاکر، موزه تاریخ پزشکی ایران وابسته به دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی تهران، ۱۳۸۷خ.

بررسی چگونگی پیدایش دانش و هنر
پزشکی

۳۹

دکتر محمد ابراهیم ذاکر